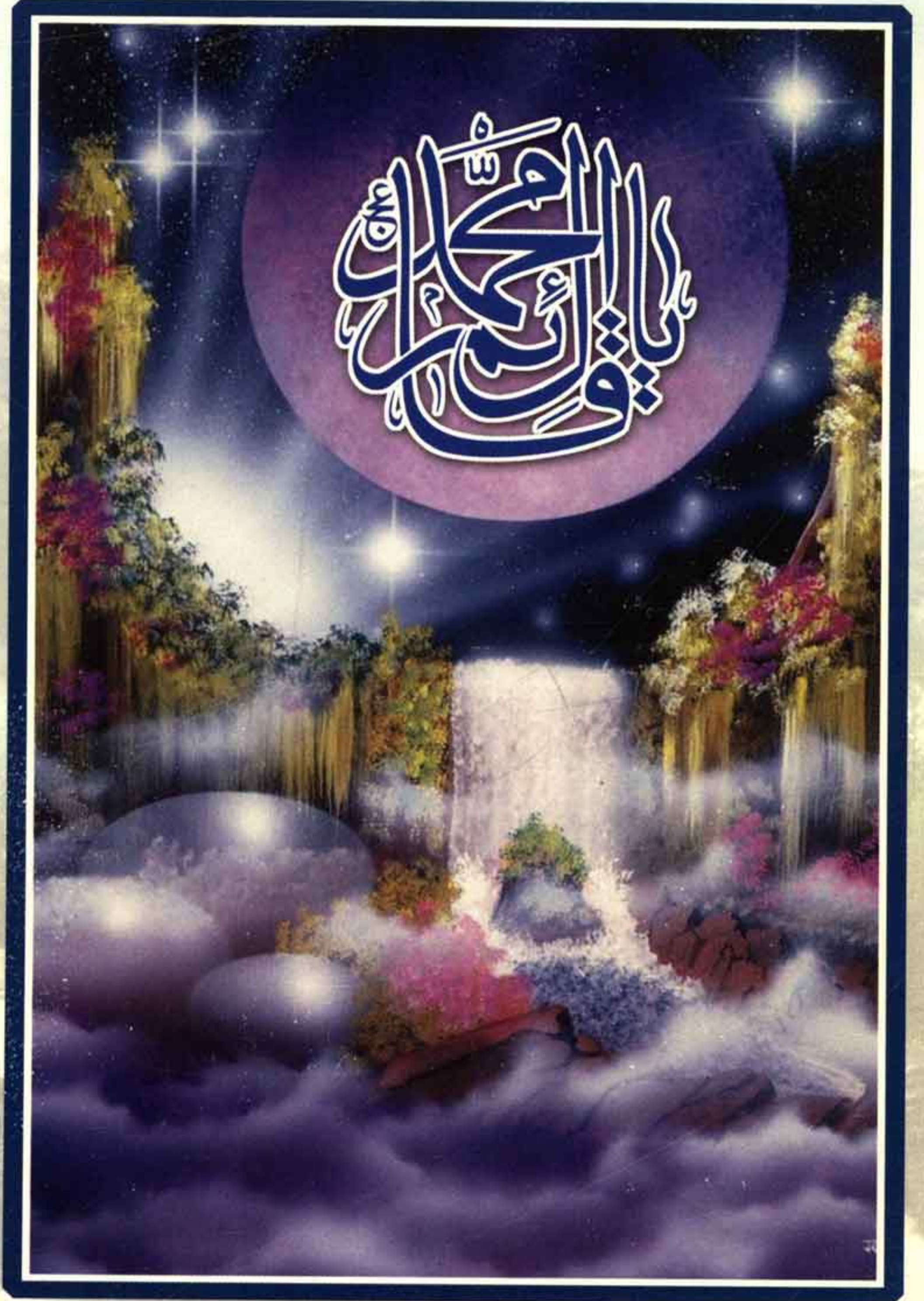


حدیث شب مسکرات



حدیث شب میکلاد

گارش
سید محبتی بحسینی

بحرینی، سید مجتبی، ۱۳۲۸

حدیث شب میلاد / سید مجتبی بحرینی؛ ویراستار محمد
کاظم مددی، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۷۹.
۱۲۰ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا
کتابنامه: ص ۱۱۷-۱۱۹ همچنین به صورت زیر نویس.
۱. محمد بن حسن رضی الله عنه، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. سرگذشتنامه.
الف. عنوان.

۲۹۷/۹۵۹ BP ۵۱/۳ ح ۳۶

کتابخانه ملی ایران
۱۳۸۳-۷۹ م



شابک ۹۶۴-۵۶۰۱-۶۱-۴ - ۹۶۴-۵۶۰۱-۶۱-۴ ISBN 964 - 5601 - 61 - 4

حدیث شب میلاد

سید مجتبی بحرینی

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

ویراستار: محمد کاظم مددی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۷۹

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شبیر / ۷۵۲۱۸۲۶

چاپ: شفق

کلیه حقوق متعلق به مؤلف است

مراکز پخش تهران: نشر منیر، تلفن و فاکس: ۷۵۲۱۸۲۶ * نشر آفاق، تلفن: ۲۸۴۷۰۳۵

انجمن الفبای نشر، تلفن: ۶۴۸۰۰۲۶ * نشر رایحه، ۶۴۱۴۹۸۱

مرکز پخش مشهد، تلفن: ۷۲۶۲۵۵۶

۴۹۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَلَامُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَتَحِيَّاتُهُ وَصَلَوَاتُهُ عَلَى مَوْلَايَ

صَاحِبِ الزَّمَانِ

صَاحِبِ الضِّيَاءِ وَالنُّورِ، وَالدِّينِ الْمَأْثُورِ، وَاللُّوَاءِ الْمَشْهُورِ،
وَالْكِتَابِ الْمَنْشُورِ، وَصَاحِبِ الدُّهُورِ وَالْعُصُورِ، وَخَلْفِ الْحَسَنِ،
الْإِمَامِ الْمُؤْتَمَنِ، وَالْقَائِمِ الْمُعْتَمَدِ، وَالْمَنْصُورِ الْمُؤَيَّدِ، وَالْكَهْفِ
وَالْعَضْدِ، وَعِمَادِ الْإِسْلَامِ، وَرُكْنِ الْأَنَامِ، وَمِفْتَاحِ الْكَلَامِ، وَوَلِيِّ
الْأَحْكَامِ، وَشَمْسِ الظَّلَامِ، وَبَدْرِ التَّمَامِ، وَنُضْرَةِ الْأَيَّامِ، وَصَاحِبِ
الصَّنْمَصَامِ، وَفَلَاقِ الْهَامِ، وَالْبَحْرِ الْقَمَقَامِ، وَالسَّيِّدِ الْهَمَامِ، وَحُجَّةِ
الْخِصَامِ، وَبَابِ الْمَقَامِ لِيَوْمِ الْقِيَامِ.

وَالسَّلَامُ عَلَى مُفَرَّجِ الْكُرْبَاتِ، وَخَوَاضِ الْغَمْرَاتِ، وَمُنْفَسِ
الْحَسْرَاتِ، وَبَقِيَّةِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَصَاحِبِ فَرَضِهِ، وَحُجَّتِهِ عَلَى
خَلْقِهِ، وَعَيْبَةِ عِلْمِهِ، وَمَوْضِعِ صِدْقِهِ، وَالْمُسْتَهْيِ إِلَيْهِ مَوَارِيثُ
الْأَنْبِيَاءِ، وَلَدَيْهِ مَوْجُودٌ آثَارُ الْأَوْصِيَاءِ، وَحُجَّةِ اللَّهِ وَابْنِ رَسُولِهِ،
وَالْقِيمِ مَقَامِهِ، وَوَلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ.

قسمتی از زیارت سرداب جلالت انتساب

مصباح الزائر ۴۱۹، بحار الانوار ۱۰۲ / ۸۴

پشت بر روزگار باید کرد
روی در روی یار باید کرد
چون ز رخسار پرده برگیرد
در دمش جان نثار باید کرد
پیش شمع رخس چو پروانه
سوختن اختیار باید کرد
از پی یک نظاره بر در او
سالها انتظار باید کرد
تا کند یار روی در رویت
دلت آیینه‌وار باید کرد
تات در بوته‌زار بگذارد
قلب خود را عیار باید کرد
تا نهد بر سرت عزیزی پای
خویش چون خاک خوار باید کرد
ور تو خود را ز خاک به دانی
خود تو را سنگسار باید کرد
تا دهی بوسه بر کف پایش
خویشتن را غبار باید کرد

فهرست

پیش‌گفتار ۱۱

نخستین بخش

حکیمه‌خاتون، بانوی رازدار

۱۵ - ۴۰

- ۱۷ فرزندان حضرت جواد علیه السلام
- ۱۸ شرح حال حکیمه‌خاتون
- ۲۰ خصائص آن بانوی محترم
- ۲۲ جریان ولادت امام عصر علیه السلام به نقل مسعودی
- ۲۷ ماجرای میلاد حضرت به نقل مرحوم صدوق
- ۲۹ التزام گذشتگان به مستحبات
- ۳۰ ظهور بدعت‌ها
- ۳۲ آنچه طبری امامی آورده است
- ۳۳ نقل حسین بن حمدان نسبت به مولود نیمه شعبان
- ۳۵ احترامات متقابل
- ۳۶ فرج المؤمنین

- ۳۷ دعای حضرت صادق علیه السلام در سجده برای فرج امام عصر علیه السلام
- ۳۸ دعای امام هفتم علیه السلام برای تعجیل در امر فرج
- ۴۰ غزلی از کمپانی

دومین بخش

میلاد مولود

۴۱ - ۶۱

- ۴۳ اضطراب جناب حکیمه
- ۴۴ گفتار حضرت عسکری علیه السلام
- ۴۴ قرآن خواندن و سلام کردن از میان رحم
- ۴۶ رفع استبعاد
- ۴۷ ارتباط سوره قدر با امام عصر علیه السلام
- ۴۸ دعای حضرت پس از ولادت
- ۴۹ دیدار عمه از مولود
- ۵۲ مخمسی از مرحوم شهودی
- ۵۴ مسقطی از مرحوم شمس اصطهباناتی

سومین بخش

پدر با پسر چه می‌کند؟

۶۳ - ۸۱

- ۶۶ غسل ولادت
- ۶۷ گفتار پس از ولادت
- ۷۰ پدر در انتظار دیدار پسر
- ۷۱ پسر در آغوش پدر در سایه پرندگان
- ۷۲ نوزاد به مادر برمی‌گردد

| | |
|----|------------------------------------------------------------------------|
| ۷۳ | حدیث قطب راوندی، گفتار پسر در محضر پدر |
| ۷۵ | حدیث حافظ برسی |
| ۷۷ | سخن گفتن در دوران طفولیت |
| ۷۸ | جریانی از مرحوم آیت‌الله حاج شیخ هاشم قزوینی به نقل آیت‌الله وحیدی ... |
| ۷۸ | سخن گفتن عیسی <small>علیه السلام</small> در گهواره |
| ۷۹ | غزلی از آشفته و مسقطی از شمس اصطهباناتی |

آخرین بخش

مولود کریم

۸۲ - ۱۱۶

| | |
|-----|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۸۶ | نقل طبری امامی لطائفی دارد |
| ۸۸ | پنج نوبت اطلاق «کریم علی‌الله» بر مولود نیمه شعبان |
| ۹۰ | معنای کریم و تطبیق آن با امام زمان <small>علیه السلام</small> |
| ۹۳ | توضیح کریم علی‌الله |
| ۹۶ | اشعاری از حدیقه سنایی |
| ۹۷ | ما کجا و شناخت او |
| ۹۹ | پدر پای پسر را می‌بوسد |
| ۱۰۱ | توضیح این رفتار و اسرار این کردار |
| ۱۰۵ | قیام به نام امام زمان <small>علیه السلام</small> و دعا برای فرج آن بزرگوار از حضرت رضاء <small>علیها السلام</small> .. |
| ۱۰۹ | تشرّف شیخ حیدرعلی مدرّس اصفهانی |
| ۱۱۲ | ما بی‌صاحب نیستیم |
| ۱۱۴ | وداع با مولود نیمه شعبان |
| ۱۱۵ | غزلی و سلامی |
| ۱۱۷ | کتابنامه |

پیش‌گفتار

حمد خدای یکتا را، و سپاس خالق توانا را،
سلام و صلوات سید رسل یاسین و طاها را،
و درود و تحیات ارباب آیه تطهیر و قربی را،
که طغرای صحیفه و دیباچه کتابچه را به اسامی سامیه و القاب
زاکیه‌شان زینت می‌بخشیم:

علیُّ امیرالمؤمنین، فاطمةُ الزهراء، الحسنُ المجتبی، الحسینُ
سیدالشهداء، علیُّ السجّاد، محمّدُ الباقر، جعفرُ الصادق، موسیٰ الکاظم،
علیُّ الرضا، محمّدُ التّقی، علیُّ التّقی، الحسنُ العسکری، الحجةُ المنتظرُ
المهدی.

براساس وعده‌ای که در مقدمه کتاب گذشته - حدیث قبل از میلاد -
دادیم که دو نوشتار دیگر برای تکمیل بحث در این زمینه بیاوریم، با
استمداد از قادر ازلی، و استعانت از صاحب مقام اولی‌الامر حضرت
اباصالح المهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در این فرخنده ایام که
هنوز شعاع میلاد و فروغ مولود نیمه شعبان، مظهر یهدی الله لنوره من
یشاء، در دل دوستان و سینه سوزان منتظران حضرتش باقی است، در

مقام وفای عهد و انجام وعد برآمدیم. امید که عنایت و لطف آن وجود مقدّس همراه بوده، خامه را از خطا و خلل و قلم را از لغزش و زلّل محفوظ دارد.

مشکلات بسیاری که بر سر این راه است هرچند گاه و بیگاه موجب یأس و ناامیدی و دلسردی و افسردگی می‌گردد، ولی باز شور و شوقی که در ایّام میلاد مسعود آن محور بود، قطب آسیای وجود، حجت معبود، و کلمه محمود حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام، از دوستان و منتظران حضرتش در فراهم آوردن محافل و مجالس، و اقدام به نشر آثاری که دلها را به آن ناحیه مقدّس رهنمون می‌گردد، بروز و ظهور پیدا می‌کند، ناامیدی را به امید و دلسردی را به دلگرمی تبدیل می‌کند. باشد که خدمات همگی منظور نظر و مورد عنایت آن امام مأمون و مقدّم مأمول قرار گیرد، که قرار هم خواهد گرفت؛ چه بسا توفیق خدمت به آن آستان مقدّس نشانه لطف باشد و رمز عنایت.

این نوشته بیانگر ولادت باسعادت آن جان جانان و گرامی‌تر از جان، مولود نیمه شعبان است، و می‌تواند قسمت دوّم کتاب «حدیث قبل از میلاد» قرار گیرد، همان‌گونه که کتاب بعد - این شاء الله - بازگوکننده آنچه پس از ولادت حضرتش در ملک و ملکوت روی داده، خواهد بود.

هرچند از لحظه ولادت حضرتش مکرر ماجرای دلنشین میلادش گفت و شنود گردیده، و در صحیفه‌ها و نوشته‌ها به عناوین مختلف آمده است، ولی جریان آن قدر دلرباست و ماجرا دلنشین، که نه تنها تکرارش ملال نمی‌آورد بلکه ملال می‌زداید، و شور و نشاط می‌آفریند.

آخر، داستانی است در عالم خلقت بی‌نظیر، و تاریخی است در

آفرینش بی‌مانند، و حدیثی است در هستی بی‌قرین، و نسخه‌ای بی‌مثل و شبیه.

آری، جریان ولادت موعود امم و جامع کلم، مهدی آل محمد - صلوات‌الله علیهم اجمعین - است، چرا چنین نباشد؟ مهدی علیه السلام طاق است، و آنچه هم متعلق به اوست طاق، و اگر جفتی برای او متصور است باز جفت ابروی طاق اوست؛

قسم بر جفت ابرویت که طاق است

نیست بالاتر ز طاق آن دو ابروی بلند

بر زبان عشقبازان تو سوگندی دگر^۱

امید است نکات و دقایقی که با استعانت از خود آن وجود مقدّس در این نوشتار می‌آوریم، برای همهٔ دوستان حضرتش مفید افتد، و بشارت‌ها در سایهٔ اشارت‌ها فراهم آید.

مشهد مقدّس

جمعه هفدهم شعبان المعظم ۱۴۲۰

سید مجتبی بحرینی

۱۳۷۸/۹/۵

نخستین بخش

حکیمه خاتون، بانوی رازدار

(عمه مولود)

عمه سلطان دین حکیمه باصفا
روزه کشاده است شب نزد امام بدی

یکی از محترمات خاندان رسالت و زنان باشخصیت دودمان ولایت جناب حکیمه خاتون، دختر حضرت جواد الائمه علیه السلام است، که نام شریفش در جریان ولادت امام زمان علیه السلام فراوان به میان می آید، و بسیاری از حقایق نسبت به آن وجود مقدس به وسیله این بانوی محترم به ما رسیده است؛ لذا کاملاً مناسب است در آغاز این نوشتار، قدری با او آشنا شده، نسبت به این مخدّره ای که صاحب کمالات بسیار و دارنده خصائص و امتیازاتی بوده، معرفتی اجمالی پیدا کنیم.

برای حضرت جواد علیه السلام پنج فرزند نقل شده: حضرت امام علی نقی علیه السلام، و موسی، و فاطمه، و امامه، و حکیمه.^۱ در نقل مرحوم محدّث قمی نام مادر این مخدّره نیز معلوم می شود. وی از قول صاحب «تحفة الأزهار» چنین نقل می کند:

حضرت جواد علیه السلام را چهار پسر بود: ابوالحسن امام علی نقی علیه السلام و ابواحمد موسی مبرقع، و ابو احمد حسین، و ابوموسی عمران، و دختران آن حضرت فاطمه و خدیجه و ام کلثوم و حکیمه بود و

مادر ایشان ام‌ولدی - کنیزی - بود که سقانه مغربیه می‌گفتند و از ام‌الفضل، دختر مامون حضرت جواد علیه السلام فرزندی نداشت.^۱
 هرچند تاریخ ولادت آن بانوی مجلله در دست نیست، ولی با توجه به آنچه در کتب حدیثی و متون تاریخی نسبت به وفات آن مخدره نقل شده، می‌توان به مطالبی آگاه شد و مجهولاتی را معلوم نمود.

وفات آن محترمه را در سال ۲۷۴ هجری قمری نوشته‌اند.^۲
 با توجه به این که شهادت پدر بزرگوارش در سال ۲۲۰ هجری بوده، این بانو ۵۴ سال بعد از باب گرامی‌اش در قید حیات بوده است. از طرف دیگر، با عنایت به حدیثی که مرحوم سید بن طاووس راجع به حرز حضرت جواد علیه السلام از حکیمه خاتون آورده است، می‌توان به حقیقتی پی برد.

حکیمه گوید: پس از رحلت پدرم حضرت جواد علیه السلام برای تعزیت و تسلیت نزد ام‌الفضل - همسر حضرتش - رفتم، او را سخت در جزع و اضطراب دیدم. او مطالبی برای من نقل نمود تا سخن را به حرزی که پدرم - جواد الائمه علیه السلام - برای پدر او - مأمون عباسی - مرقوم فرموده بود، رساند.^۳

معلوم می‌شود در موقع شهادت حضرت جواد علیه السلام جناب حکیمه خاتون در سنّ رشد و کمال بوده که به عنوان تسلیت‌گویی نزد ام‌الفضل رفته است. به احتمال ولادت آن بانو حدود سال ۲۱۰

۱- منتهی الآمال ۲ / ۳۵۰.

۲- ریاحین الشریعة ۴ / ۱۵۰.

۳- مهج الدعوات ۳۶، بحار الانوار ۹۴ / ۳۵۴ - ۳۶۱.

هجری می‌باشد، و دوران زندگی و روزگار حیاتش قریب ۶۴ سال بوده است، و در موقع ولادت برادرزاده‌اش در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری، بانویی چهل و پنج ساله بوده، و ۱۹ سال پس از میلاد حضرتش در قید حیات و زندگی بوده است.

او از همان لحظه ولادت در حال نوزادی تا دوران جوانی، مکرر به افتخار دیدار حضرتش نائل آمده است؛ آری، برادرزاده‌اش را در سن جوانی و روزگار شباب زیارت نموده، و آن قامت قیامت‌نمایی که قیام و قوام هستی به او بوده، دیده و دیده از جهان پوشیده.

قیامت قامت و قامت قیامت قیامت می‌کند آن سرو قامت

مؤذن چون ببیند قامت او به قد قامت بماند تا قیامت

سخن در شرح حال جناب حکیمه خاتون بود؛

ابوالحسن محدث - که نسبش با پنج واسطه به امام چهارم

حضرت زین العابدین علیه السلام می‌رسد - آن مکرمه را تزویج نمود و از

او صاحب سه فرزند پسر گردید.^۱

مرقد این بانوی مجلله در سامرا در حرم مطهر عسکرتین پایین

پا چسبیده به ضریح مقدس می‌باشد.^۲

مرحوم مجلسی - اعلی الله مقامه - در این زمینه سخنی دارد.

گوید:

بدان که در قبه شریفه عسکرتین علیه السلام قبری است منسوب به

نجیبه کریمه، عالمه فاضله، تقیه رضیه، حکیمه دختر حضرت

۱- ریاحین الشریعة ۴ / ۱۵۷.

۲- مفاتیح الجنان ۵۱۹.

ابوجعفر جواد علیه السلام، و نمی دانم چرا کسی متعزّض زیارتی برای آن بانو نشده با آن فضیلت و جلالتی که داشته، و با آن اختصاصی که به حضرات معصومین علیهم السلام دارا بوده است، تا آن جا که اسرارشان را نزد او به ودیعه می نهادند، و والدۀ ماجدۀ حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف - در نزد او بوده و در موقع ولادت حضرتش توفیق حضور داشته است، و پیوسته آن حضرت را در زمان حیات حضرت عسکری علیه السلام دیدار می نموده، و پس از وفات حضرتش از سفرها و نواب بوده - مقام سفارت و وساطت میان مردم و امام عصر علیه السلام را داشته - لذا سزاوار است آن بانو را به آنچه بر زبان جاری می شود که مناسبتی با فضیلت و جلالت او دارد، زیارت نمود.^۱

آری، جناب حکیمه خاتون صاحب کمالات و دارندۀ خصائص و امتیازاتی است:

دختر امام است ؛ خواهر امام است ؛ عمّه امام است ؛ از جهات مختلف و جوانب متعدّد با مقام حجّیت و امامت پیوند دارد، و همان تعبیری که در زیارت عمّه کریمه اش حضرت فاطمه معصومه علیها السلام می خوانیم در حقّ او هم شایستگی دارد:

السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ وَلِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا أُخْتَ وَلِيِّ اللَّهِ،
السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا عَمَّةَ وَلِيِّ اللَّهِ.

بانویی است که عصر و دوره چهار معصوم را درک نموده است، و به افتخار حضور در محضر چهار امام نائل آمده، و به امر برادر

بزرگوارش حضرت هادی علیه السلام عهده‌دار تعلیم و تربیت و پرورش و آموزش جناب نرجس خاتون بوده است. آقا امام دهم علیه السلام به او فرمود:
ای دختر رسول خدا، نرجس را به منزل ببر و فرائض و سنن و احکام شریعت را به او بیاموز که او همسر فرزندان ابومحمد خواهد بود.^۱

در کنار همه این فضائل، و در جنب همه این کمالات، حکیمه خاتون فضیلت و کمالی دارد که همه آن امتیازاتش را تحت الشعاع قرار داده است، و نام نامی‌اش با آن کمال عجین شده، و اسم سامی‌اش با آن فضیلت پیوندی ناگسستنی پیدا نموده است.

دختر و خواهر و عمه صاحبان مقام ولایت بودن در محترمانه بیت رسالت سابقه دارد، ولی جناب حکیمه فضیلتی دارد که از آغاز عالم هیچ کدام از بانوان باشخصیت عالم خلقت آن فضیلت را نداشته‌اند. کمالی به او ارزانی شده که هیچ یک از خواتین بیوت نبوت و ولایت آن کمال را واجد نبوده‌اند؛ حکیمه خاتون از آغاز فراهم آمدن مقدمات همسری پدر و مادر امام عصر علیه السلام و روزگار حمل و مقدمات ولادت حضرتش کاملاً در جریان بوده و عهده‌دار آن مراسم نمونه بوده است. تا آن جا که سرانجام به مقام پرافتخار قابله‌ای برای مولود نیمه شعبان، نور آل محمد حضرت بقیة الله الاعظم - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - نائل آمده است.

حکیمه خاتون کیست؟ تا قبل از نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری صاحب آن عناوین بود که آوردیم، ولی از آن تاریخ، همه جناب

حکیمه را به عنوان قابله مهدی آل محمد علیهم السلام می شناسند، و این افتخار نصیب او شده که نامش در صحیفه تاریخ ولادت موعود امم رقم بخورد و جاوید بماند.

گویا وقت آن رسیده که با تفصیل جریان میلاد حضرتش آشنا شویم. خوب است در این جهت ابتدا از متون معتبر و کتب کهن بهره برداریم.

شاید نخستین کسی که تفصیل واقعه ولادت حضرت را نقل نموده مورخ معروف و مورد اعتماد، مرحوم علی بن الحسین مسعودی هذلی باشد، که در کتاب پرارزش و گران قدر «اثبات الوصیه» آورده است. کتابی که در سال ۳۳۲ هجری از تالیفش فارغ شده و آن را با این جمله به پایان رسانده است:

عمر حضرت صاحب علیه السلام از وقتی که به دنیا آمده تا این زمان که سال ۳۳۲ هجری است ۷۶ سال و ۱۱ ماه و نیم است که چهار سال و هشت ماه آن را با پدر بزرگوارش زندگی نموده و ۷۲ سال و چند ماه است که در امامت منفرد است.^۱

و اینک جریان را مسعودی در این کتاب از جناب حکیمه خاتون برای ما نقل می کند. گوید:

من فراوان به محضر برادرزاده ام حضرت عسکری علیه السلام شرفیاب می شدم و پیوسته در حق او دعا می کردم که خدا فرزندی به او عنایت فرماید.^۲

۱- اثبات الوصیه ۲۶۳.

۲- همان، ۲۴۹.

آخر عمّه به برادرزاده علاقمند است و می خواهد هرچه زودتر دیده اش به دیدار فرزند برادرزاده اش روشن گردد، آن هم چنین عمّه ای و چنان برادرزاده ای و آن چنان فرزند برادرزاده ای!
:- عمّه جان خدا هرچه زودتر به تو فرزندی عنایت فرماید تا چشم عمّه باز است او را ببیند.

خدا می داند جناب حکیمه خاتون چه شور و شوقی برای ولادت فرزند برادرزاده اش داشته است، و برای تحقق آن امر در رسیدن آن وعد، که هرچه امر است و وعد در آن جا جمع شده و جلوه می کند، دقیقه شماری می نموده، و پس از میلاد آن وجود مقدّس دل پاکش مالا مال از چه سرور و نشاطی شده است که با توجه به آنچه حمزة بن نصر، غلام حضرت هادی علیه السلام نقل کرده است، می توان تا حدودی به این حقیقت پی برد. گوید:

لَمَّا وَلَدَ السَّيِّدُ تَبَاشَرَ أَهْلَ الدَّارِ بِمَوْلَدِهِ.^۱

آن گاه که آقا متولد شد همه اهل خانه به ولادت او شاد و مسرور گردیدند.

چه زیباست این تعبیر: **لَمَّا وَلَدَ السَّيِّدُ**، هستی به فدای این نوزاد که از لحظه ولادتش سید است و آقا؛

ای سید انس و جان داد از غم تنهایی

مردیم ز هجرانت ای کاش که باز آیی

آیا شود ای مولا کز راه وفا این دم

شمس رخ نیکویت بر خلق تو بنمایی

ای پرده‌نشین دل، وی صفوه آب و گل

ای زینت هر محفل، وقت است برون آبی

دریاب که بی یاریم، بی مونس و غمخواریم

درمانده و ناچاریم، تا چند شکیبایی^۱

از حاشیه بگذریم، ادامه متن را بیاوریم، هر چند حواشی هم متن‌گونه است.

سرانجام انتظار جناب حکیمه خاتون به پایان رسید. گوید:

در یکی از روزها که طبق معمول به منزل برادرزاده‌ام رفته بودم، مانند همیشه برای ولادت فرزند حضرت دعا کردم. حضرت به من فرمود: عمه جان، امشب آن مولود به دنیا می‌آید، آن مولودی که در انتظارش بودیم، روزها را نزد ما افطار کن و شب را پیش ما بمان.

عرض کردم: آقای من، این مولود از کدام بانو متولد می‌شود؟

فرمود: از نرجس خاتون.

او، همان جاریه‌ای بود که پیش من از همه محبوب‌تر بود و جایگاه خاصی در قلب من داشت و من هرگاه به منزل برادرزاده‌ام، حضرت عسکری علیه السلام می‌رفتم نرجس خاتون - آن محور ادب - به استقبال من می‌شتافت و بوسه بر دستان من می‌نواخت، و با دست خود پاپوش از پایم می‌گرفت.

آن روز هم وقتی بر او وارد شدم در مقام برآمد که چون سایر ایام گذشته و روزهای پیشین همان احترامات را در حق من رعایت

نماید، که من بر او پیشی گرفته، بر دستش افتادم و آن را بوسیدم و نگذاردم آنچه در گذشته نسبت به من انجام می داد، انجام دهد. او از من به عنوان سیادت و بزرگواری یاد کرد و سیدتی خطاب نمود، من هم متقابلاً با او همان گونه گفتگو کردم که برای او تازگی داشت؛ چون از من خطاب سیدتی نسبت به خودش نشنیده بود. گفتم: انکار نکن و از این سخن من ناراحت نشو؛ زیرا که شایسته چنین احترامات و خطاباتی هستی، خداوند به زودی همین امشب فرزندی به تو عنایت می کند که سید و آقا است در دنیا و آخرت.^۱

آری، چگونه جناب حکیمه بگذارد نرجس خاتون با دست خود کفش از پای او در آورد؟ دستی که چند ساعت بعد می خواهد آقای وجود و مولای هستی، حضرت ابی صالح المهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را در آغوش بگیرد!

-: نرجس، عزیز من، عروس باکمال و ادب من، دیگر گذشت آن زمانی که تو گلبوسه بر دست من می نواختی، و مرا شرمندۀ احترام و لطف می نمودی، حالا من باید دست تو را ببوسم، من باید به تو احترام خاص بگذارم؛ آخر تو مادر مهدی آل محمدی، تو آن بانویی که خدا در میان همه زنان عالم هستی صدف رحم تو را جایگاه پرورش آخرین درّ دردانه خزانۀ ربوبی اش قرار داده، و این تاج افتخار را بر تارک تو نهاده که حامل نسخه غیب و سر کتاب لاریب باشی و به زودی آن لؤلؤ شاهوار را در کنار خود خواهی دید.

عنوان نسخه غیب، سر کتاب لاریب

عکس مقدّس از عیب، محبوب دلربا را

ناموس اعظم حق، غیب مصون مطلق

کاندر شهود اویند، روحانیان حیاری

آینه تجلی، معشوق عقل کلی

سرمایه تسلی، عشاق بینوا را

اصل اصیل عالم، فرع نبیل خاتم

فیض نخست اقدم، سر عیان خدا را^۱

آری، من باید دست تو را ببوسم که مادر آن پسری هستی که
آبای علوی و امّهات سفلی آرزوی بوسیدن غبار قدم او را دارند.
بگذریم. دوّمین شخصیت از بزرگان اصحاب ما که جریان
ولادت حضرت را با تفصیل آورده، مهین محدّث شیعه، محمّد بن
علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، مرحوم صدوق - اعلی الله
مقامه - است. همان بزرگمردی که به دعای حضرت صاحب
الزمان علیه السلام ولادت یافته، و در توقیع شریف و مکتوب میمونی که به
عنوان بشارت ولادتش از آن ناحیه مقدّس شرف صدور یافته، به
عنوان **إنه فقیه خیر مبارک** ستوده شده است.^۲

وی در کهن کتاب و ارزنده نوشتاری که به امر جهان مطاع آن
وجود مقدّس **سیمت** تحریر یافته - یعنی کتاب شریف کمال الدین^۳ -
چنین آورده است. گوید:

۱- دیوان کمپانی ۲۰۲.

۲- تنقیح المقال ۱۵۴/۳.

۳- کمال الدین و تمام النعمة ۳.

حدیث کرد برای من استادم، محمد بن الحسن بن الولید از محمد بن یحیی العطار - که هر دو از رجال بزرگ حدیث و مورد اعتماد هستند - از ابو عبدالله الحسین بن رزق الله، از موسی بن القاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر، از جناب حکیمه خاتون که گفت: حضرت ابومحمد حسن بن علی علیه السلام سراغ من فرستاد و فرمود: امشب افطار نزد ما بمان که شب نیمه شعبان است، و خدا امشب حجت را نمودار سازد؛ همان که حجت پروردگار است در زمین. به حضرت عرض کردم: مادر او کیست؟

فرمود: نرجس.

گفتم: فدای شما شوم، من در او اثری از حمل نمی بینم.

فرمود: مطلب همان است که برای تو گفتم.

از خدمت برادرزاده ام حضرت عسکری علیه السلام نزد نرجس خاتون آمدم، سلام کردم و نشستم، او به عنوان احترام برای بیرون آوردن کفش از پای من به طرفم آمد و گفت:

یا سیدتی، کیف امسیت؟

ای سیده و بانوی من چگونه شام کردید؟

گفتم: تو بانو و سیده من هستی. این سخن من برای او خوش آیند نبود. گفت: این چه حرفی است که شما می گویند؟

گفتم: دخترجانم، به زودی خدا به تو فرزندی در همین امشب خواهد داد که آقای دنیا و آخرت است.

نرجس خاتون از این گفته من آزرم به خود گرفت. من نمازم را خواندم، افطار کردم و استراحت نمودم. نیمه شب که برای نماز و

تهجد برخاستم، نرجس خاتون خوابیده بود و هیچ خبری از وضع حمل نبود. پس از نماز، تعقیب خواندم و دومرتبه استراحت کردم. دیگر بار که برخاستم، نرجس هم برخاست و نماز خواند و استراحت نمود. من از حجره بیرون آمدم که طلوع فجر را جویا شوم، دیدم فجر نخستین چون دم گرگی در آسمان پدیدار گشت، در حالی که هنوز اثری از حمل در نرجس خاتون ظاهر نشده بود. صدای حضرت عسکری علیه السلام بلند شد: عمه جان، شتاب منما که امر نزدیک شده است. من هم شروع به خواندن «الم سجده» و «یس» نمودم، که ناگاه نرجس با بیم و فزع از خواب برخاست، پیش او رفتم و نام خدا را بر او خواندم. گفتم: چیزی احساس می‌کنی؟
گفت: آری، عمه جان.

گفتم: دل به خود دار، اضطرابی نداشته باش، همان است که گفتم.^۱

عمه سلطان دین حکیمه باصفا

روزه گشاده است شب نزد امام هدی

خفته به آسودگی در حرم کبریا

آمده حور از جنان، فرشتگان از سما

نشسته شد منتظر ستاده گه در دعا

که بامدادان شود، ز مهد نرجس به پا

قائم امر اله، صاحب سر خدا

به دعوت احمدی به صولت حیدری^۲

۱- کمال الدین، ۴۲۴-۴۲۵ باب ۴۲.

۲- دیوان شمس اصطهباناتی - منظومه شمس - ۲۵۸.

خوب است در حاشیه آنچه آوردیم به این جهت توجه داشته باشیم که سیره سلف صالح و روش گذشتگان ما انجام مستحبات و ترک مکروهات بود، علاوه بر امثال فرائض و واجبات و ترک محرّمات.

می بینیم حکیمه خاتون روز چهاردهم ماه شعبان روزه دارد، و با تهجد و شب زنده داری انس و الفت.

گویا اهتمام به انجام دستورات مستحبی و پای بند بودن به ترک آنچه خوش آیند صاحب شریعت نیست - ولو در مرز مکروه و غیر حرام - جزء لاینفک زندگی آنان بوده است، و در مقام امثال همه اوامر ولو مستحب، و ترک همه نواهی هر چند تنزیهی و کراهتی، بوده اند.

از مرحوم ملا محمد صالح برغانی برادر مرحوم شهید ثالث چنین نقل شده که در عالم رؤیا شرفیاب محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد و از حضرت مطالبی پرسید. از جمله این بود که عرض کرد:

سبب چیست که علمای گذشته صاحب کشف و کرامت بودند، و

ابواب کشف و کرامت برای علمای این عصر مسدود است؟

آن جناب فرمود: علمای زمان سابق احکام را بر دو قسم کرده

بودند: واجب و حرام [یعنی در مقام عمل] آنچه مستحبات بود

چون واجبات آن را به عمل می آوردند، و آنچه مکروهات و

مباحات بود چون محرّمات ترک می نمودند، لهذا ابواب کرامات بر

روی ایشان مفتوح بود ولیکن شما احکام را بر پنج قسم نموده اید

[یعنی در مقام عمل] و تارک مندوبات و مرتکب مکروه و مباح

می‌باشید، لهذا ابواب کرامات و مکاشفات بر روی شما مسدود است.^۱

آنان در چه حال و هوایی زندگی می‌کردند و ما در چه وضعی؛ ما که هر روز به بهانه‌ای واجب مسلمی را به دست نسیان می‌سپریم و حرامی حتمی را بدون هیچ پروایی انجام می‌دهیم، تا آن جا که اگر کسی بخواهد آن واجب را بیاورد یا آن حرام را ترک نماید در جامعه مسلمین با دیده‌ای دگر به او می‌نگرند (گویا منکری آورده و بدعتی گذارده. آه و افسوس آن زمان بیشتر است که از ناحیه جمعی که باید سمبل قداست و تقوی و مرزدار و نگهبان حلال و حرام حق باشند این امور دیده و شنیده شود. یا در ایام میلاد مسعود قطب دایره امکان، امام انس و جان حضرت صاحب العصر والزمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - محرمات حتمی و منکرات مسلم اجرا گردد. خدا می‌داند به قلب شریف آن وجود مقدس چه می‌گذرد.

خدایا، گواهی که فعلاً جز این از من و امثال من ساخته نیست که گاه و بیگاه ترش‌حی از نوک قلم داشته باشیم و خامه را در مسیر حراست از خانه و حفظ کیان صاحب خانه - دین و امام، شریعت و صاحب شریعت - به کار گیریم، و یا برای مرزداری و سنگربانی از حقایق مسلم مذهب و آیین لب بگشاییم و سخن آریم، همان دین و شریعتی که بازیچه دست نااهلان گشته و هر کس هر روز ضربه‌ای به عنوان حمایت از او به او می‌زند، باشد به این حدیث عامل باشیم:

قال رسول الله ﷺ: إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالَمُ

عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ...^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: هرگاه بدعت‌ها در امت من ظاهر شود پس باید عالم علمش را نمایان سازد، که هر کس چنین نکند لعنت و نفرین خدا بر او باد.

راستی شرم‌آور است در مملکت اسلامی، در قبه‌الاسلام، در برابر گنبد مطهر و قبه‌گردون‌سای حضرت ثامن الائمه علیه السلام در ایام نیمه شعبان به عنوان ولادت امام عصر علیه السلام برنامه‌اجرای نواهای غیرمشروع اعلام بشود، و یا در شهر مقدس دیگری پسران و دختران در معابر عام رژه بروند، و یا در مجالس جشن ولادت حضرت، دختران برای مردان و زنان سرود بخوانند.

با هیچ مقیاس و میزانی نمی‌توانم آنچه را شاهد هستم بسنجم و محملی برای آن بیابم، عزیزان من هرچه حرام بوده حرام هست و حرام خواهد بود. چه زود برگشتیم و همه حقایق ثابت چهارده قرن گذشته و میراث سلف صالح خود را از دست دادیم.

چاره‌ای نیست جز این که به درگاه خدا بنالیم و عرض کنیم:

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا (صلواتک علیه و آله) و
غیبة امامنا (ولینا) و کثرة عدونا و قلة عددنا، و شدة الفتن
(بنا) و تظاهر الزمان علينا، فصل علی محمد و آل محمد،
و أعنا علی ذلك بفتح منک تُعَجِّلْهُ و ضُرُّ تَكشِفُهُ و نصر
تُعِزُّهُ و سلطان حق تُظْهِرُهُ و رحمة منک تُجَلِّلُنَاها و عافية

مِنْكَ تَلْبِسُنَاهَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^۱

بگذریم، کجا بودیم و کجا رسیدیم!

بگذشت زمانی و جهان بی سر و جان شد

معنی، همه برچیده و الفاظ بیان شد

دوران صداقت دگر آخربه سر آمد

ایمان و حقیقت ز میان رفت و نهان شد

احکام شریعت همه در پشت سر افتاد

هر لغو و خرافات و دغل ورد زبان شد^۲

سومین شخصیتی که باز تفصیل ماجرای ولادت حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را آورده است، ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری از بزرگان علمای امامیه در سده چهارم هجری می باشد. دو کتاب ارزشمند او، «دلائل الامامة» و «المسترشد» از نفائس کتب حدیثی شیعه است. او با دو واسطه از جناب حکیمه خاتون چنین نقل نموده:

وقتی امام یازدهم علیه السلام به من خبر داد امشب چه واقع می شود، نرجس خاتون به استقبال من آمد و گفت: عمه جان، من فدای شما شوم.

گفتم: بلکه من قربان تو گردم ای سیده زنان این عالم. او خواست آب بر پایم بریزد و آن را شستشو دهد، قسمش دادم که چنین نکند و به او گفتم که امشب صاحب چه فرزندی خواهد شد. تا این

۱- مصباح المتعجد ۵۲۴.

۲- گفتار شیعه در اصول و فروع ۱۳.

خبر را به او دادم، دیدم پوششی از وقار و پرده‌ای از هیبت او را فراگرفت..... پس از نافله شب که برای جستجوی طلوع فجر به ستارگان نگاه می‌کردم شاهد سقوط بعضی آنها بودم و نزدیک شدن صبح را دریافتم. در دلم چیزی گذشت. برادرزاده‌ام فرمود: عجله مکن که خواهد شد، دعایی می‌خواند که نفهمیدم چه بود.....^۱

چهارمین کس از قدمای اصحاب که جریان ولادت حضرت را بازگو نموده است حسین بن حمدان حاضینی است که متوفی به سال ۳۵۸ هجری می‌باشد.^۲

او از مشایخ و اساتید مورد اعتمادش نقل نموده که حضرت عسکری علیه السلام فرمود:

من نزد عمه‌هایم رفته بودم، در جمع آنها جاریه‌ای دیدم نرجس نام. نگاه من به او طول کشید، عمه‌ام حکیمه سبب پرسید. گفتم: عمه‌جان، نظر من به او از روی تعجب است که خدای نسبت به او چه اراده و اختیاری دارد، عمه‌ام برای کسب اجازه به محضر پدر بزرگوام شرفیاب شد و آن جاریه را تسلیم من نمود.

آن گاه گوید:

یکی از اساتید مورد اعتمادم از حکیمه، دختر حضرت جواد علیه السلام برای من چنین نقل کرد که پس از آن [رفتن نرجس خاتون به منزل حضرت عسکری علیه السلام] من پیوسته نزد برادرزاده‌ام می‌رفتم

۱- دلایل الامامة ۲۶۸-۲۶۹.

۲- طبقات اعلام الشيعة، نوابغ الروات فی رابع المآت ۱۱۲.

و در حقیقت دعا می‌کردم که خداوند فرزندی به او عنایت فرماید، تا یکی از روزها که شرفیاب شده، دعا کردم، فرمود: افطار نزد ما باش که آنچه دعا می‌کردی محقق خواهد شد. و خداوند فرزندی بزرگ به ما ارزانی خواهد داشت.

گفتم: آقای من، این مولود عظیم از چه کسی متولد می‌شود؟
فرمود: از نرجس.

همان جاریه‌ای که بسیار مورد علاقه من بود. برخاستم نزد او رفتم. او خواست همان احتراماتی که همیشه نسبت به من عهده‌دار بود، انجام دهد، مانع شدم و بر پای او افتاده، بوسیدم. و یکدیگر را به سیادت و بزرگواری یاد کردیم، و چون به من گفت: فدای شما گردم، من در پاسخ گفتم: من و تمام عالمیان فدای تو گردیم. این سخن من برایش خوش‌آیند نبود. گفتم: چرا خوش نداری و حال آن که خدا به زودی همین امشب فرزندی به تو ارزانی دارد که آقای دنیا و آخرت است، و هو فرج المؤمنین، فرزندی که فرج اهل ایمان است. از این کلام آزرمی به خود گرفت. هرچه در او دقت و تأمل نمودم اثری از حمل مشاهده نکردم، به برادرزاده‌ام عرض کردم: من نشانی از حمل در نرجس نمی‌بینم؟

تبسمی نمود و فرمود: ما گروه اوصیا - خاندان رسالت - کیفیت حمل و نحوه ولادتمان با سایر خلق فرق دارد زیرا که نور اللهم، و آنچه از عوارض همراه با قذارت و پستی است با ما ارتباطی ندارد.

گفتم: آنچه فرمودید کی محقق خواهد شد؟

فرمود: موقع طلوع فجر.

شب را نزدیک نرجس خوابیدم، حضرت عسکری علیه السلام هم در صفه و ایوان منزل استراحت فرمود.

من بیدار شدم نافله شبم را خواندم و نماز وترم را به جای آوردم. با خود اندیشیدم: فجر طالع شد [هنوز خبری نشده است] که صدای حضرت عسکری علیه السلام از میان ایوان بلند شد: عمه جان هنوز فجر طالع نشده. دیدم نرجس به جنبش آمد. نزدیکش رفتم و او را دربر گرفتم و نام خدا را بر او بردم، گفتم: چیزی احساس می‌کنی؟ گفت: آری....^۱

آنچه در این نقل بیشتر حائز اهمیت است، و مناسب است در آن دقتی داشته باشیم، روح ادب و احترامات متقابلی است که در آن دیده می‌شود. نرجس خاتون چگونه احترام حکیمه را دارد و چه فروتنی و تواضعی نسبت به او ابراز می‌نماید:

من دختر قیصر روم بوده‌ام و صاحب چنین و چنان عناوینی و فعلاً هم همسر حجّت خدا، ولی حکیمه خاتون دختر امام علیه السلام است، فرزندزاده پیغمبر آخرالزمان است، عمه همسر من است، احترامش بر من فرض و لازم.

و متقابلاً آن گاه که جناب حکیمه باخبر می‌شود که نرجس خاتون به زودی صاحب فرزندی بس بزرگ می‌گردد و لقب پرافتخار امّ القائم به او اختصاص پیدا می‌کند خود را بر قدم‌های او

می‌افکند و پوششی از گلبوسه‌های مهر و ادب بر آنها می‌نهد. چه خوب است همه مادر هر موقعیت و شرایطی که هستیم، به خصوص محترمانه، ادب و احترامات متقابل را رعایت نماییم، که هیچ کس از رعایت ادب و ادای احترام کوچک نمی‌شود.

نکته دومی که در این نقل حائز اهمیت و نویدبخش و سرورآفرین است جمله‌ای است که جناب حکیمه، نرجس خاتون را به آن بشارت می‌دهد:

فَإِنَّ اللَّهَ سَيَهَبُ لَكَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ غَلاماً سَيَداً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهُوَ فَرَجُ الْمُؤْمِنِينَ.

قبل از ولادت مولود نیمه شعبان دو عنوان به او داده شده که هر کدامش بیانگر عظمت و عزت اوست؛ یکی سید و آقابودن در دو سرا، هم آقای این جاست هم سید آن جا، که فعلاً در این عنوان سخن نمی‌آوریم، همین قدر بدانیم که آقای ما آقای دنیا و آخرت است.

دیگری عنوان فرج المؤمنین است، مادر را قبل از ولادت فرزند نوید می‌دهند که فرزند تو فرج المؤمنین است، چه خوب نویدی و چه زیبا بشارتی!

آری، فرج اهل ایمان فقط به کف با کفایت اوست، که از خود این تعبیر استفاده می‌شود اهل ایمان قبل از ظهور سراسر نور آن مظهر **يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ** پیوسته دچار غم و گرفتار رنج و اندوه هستند و گشایش و فرج آنها از همه سختی‌ها به ظهور آن وجود مقدس محقق خواهد شد.

نرجس خاتون خوشدل باش و شاد زی که خدا به تو فرزندی
عنایت می کند که هو فرج المؤمنین.

خدایا! در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ حکیمه خاتون عمه محترمه
آن آقای دنیا و آخرت در حالی که هنوز حضرتش در رحم مادر بود،
مادر گرامی اش نرجس خاتون را نوید داد که امشب خدا به تو فرج
المؤمنین عنایت می کند. هزار و صد و شصت و پنج سال گذشت و این
نوید و بشارت به فعلیت نرسید و آن فرج المؤمنین ظهور نفرمود و
فرج برای اهل ایمان پدید نیامد. چه می شود بر هستی منت گذاری و
به یمن میلادش امر فرجش را اصلاح فرمایی؟
از القاب شریفه آن وجود مقدس فرج المؤمنین والفرج الاعظم
است.^۱

غوٓث و غیبٓ قابضٓ منصورٓ والفرجٓ الاعظمٓ والموتورٓ^۲

* * * * *

والفرجٓ الاعظمٓ والیسمنٓ من یتعنٓ به له المعینٓ^۳

بیاییم چون جدّ امجدش صادق آل محمد علیهم السلام که در صبحدم
بیست و یکم ماه مبارک رمضان سر به سجده گذاشت و برای فرج
حضرتش دعا کرد، ماهم سر به سجده بگذاریم و با سوز دل و آه
سینه و اشک دیده آنچه او مسألت می فرمود درخواست کنیم و
همانند آن وجود مقدس عرض کنیم:

أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ، يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ... أَسْأَلُكَ

۱- نجم ثاقب ۳۱.

۲- مطلع الانوار ۲۹۳.

۳- همان ۱۷۰.

بِجَمِيعِ مَا سَأَلْتُكَ وَ مَا لَمْ أَسْأَلْكَ مِنْ عَظِيمِ جَلَالِكَ مَا لَوْ
عَلِمْتُهُ لَسَأَلْتُكَ بِهِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ أَنْ
تَأْذِنَ لِفَرَجٍ مَنْ بِفَرَجِهِ فَرَجُ أَوْلِيَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ مِنْ
خَلْقِكَ، وَ بِهِ تَبِيدُ الظَّالِمِينَ وَ تُهْلِكُهُمْ، عَجَّلْ ذَلِكَ يَا رَبَّ
العالمينَ.

بارالها از تو مسألت دارم به همه آنچه عرض کردم و آنچه عرض
نمودم از عظمت جلال تو، که اگر می دانستم تو را به آن
می خواندم، که بر محمد و اهل بیت طاهرینش درود فرست، و به
کسی که فرج اولیا و اوصیا به فرج اوست اذن فرج ارزانی فرما،
همان که به وسیله او ستم‌آوران را نابود و هلاک می‌سازی.
بارالها در این امر تعجیل بنما.

حماد بن عثمان راوی حدیث گوید:

وقتی حضرت سر از سجده برداشت عرض کردم: آقا، شنیدم شما
در سجده چنین دعا می‌کردید که خدا فرج کسی که فرج اصفیا و
اولیاش به وسیله او فراهم می‌آید، برساند، مگر شما آن شخص
نیستید؟

فرمود: ذاك قائم آل محمد، او قائم خاندان رسالت عليه السلام است.^۱
و یا چونان امام هفتم، حضرت کاظم عليه السلام که بعد از نماز عصر در
بغداد دست به دعا بر می‌داشت و برای فرج حضرتش دعا می‌کرد
دعا کنیم و عرض کنیم:

أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي

۱- اقبال الاعمال ۱/۳۶۸-۳۶۷، بحار الانوار ۹۸/۱۵۸.

لَا يَخِيبُ مَنْ سَأَلَكَ بِهِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَنْ
تُعَجِّلَ فَرَجَ الْمُتَّقِمِ لَكَ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَنْجِزْ لَهُ مَا وَعَدْتَهُ يَا
ذَالْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

تو را به آن اسم پنهان در خزانه‌ات که حتی قیوم است و هر کس
تو را به آن نام بخواند ناامید نگردد، می‌خوانم که بر محمد و آل
محمد درود فرستاده، در فرج آن کس که انتقام تو را از دشمنانت
می‌گیرد شتاب گیری، و وعده‌ای که به او داده‌ای منجز و پابرجا
سازی.

نوفلی راوی این دعا گوید:

به حضرتش عرض کردم: کسی که برای فرجش دعا کردید
کیست؟ فرمود: ذَلِكَ الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ او مهدی
خاندان رسالت است - سپس فرمود - پدرم فدای آن دل گشاده
پیوسته‌ابرو، باریک‌ساق، پهن‌دوش، گندم‌گون که زردی
شب‌زنده‌داری بر رنگ چهره گندم‌گونش غلبه نموده، پدرم فدای
آن آقا که پیوسته با ستاره‌ها سر و سر دارد و رکوع و سجود
می‌آورد، پدرم به فدای آن کس که سرزنش سرزنش‌کنندگان او را
نگیرد همان که مصباح الدجی و چراغ شب‌های تار است، بِأَبِي
الْقَائِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ، پدرم به فدای کسی که به امر خدا قیام نماید.^۱
پیوسته دعای فرج بخوانیم و از خدا بخواهیم امر ظهور آن آقارا
که قبل از ولادتش فرج المؤمنین خوانده شده اصلاح و امضا
فرماید.

خوب است این بخش را با این اشعار خاتمه بخشیم:

هرچه آید به سر ما همه از دوری توست

بانگ رسوایی من نیز ز مستوری توست

این خماری که مرا بر سر سودا زده است

نشئه غمزه آن نرگس مخموری توست

بلبل نطق مرا تا به دم نفخه صور

هوس زمزمه بر شاخ گل سوری توست

رو مگردان ز من تیره دل ای چشمه نور

که مرا روشنی دل ز رخ نوری توست

(مفتقر) با همه آرایش پیدا و نهان

طالب مرحمت معنوی و صوری توست^۱

دوین بخش

میلاد مولود

میلاد مهدی باشد مبارک
یاران بخوانید فتح و تبارک

در نخستین بخش این نورستار آنچه روز چهاردهم ماه شعبان و شب نیمه آن تا نزدیک طلوع فجر در بیت الشرف امام یازدهم علیه السلام واقع شده بود، آوردیم.

در این بخش برآنیم تا آنچه در آن ساعت فرخنده و طالع میمون، یعنی در طلوع فجر نیمه ماه شعبان اتفاق افتاده بیاوریم و به حقیقت مطلع الفجری که در آن طلوع فجر طالع گردیده و باطن و الفجری که در آن فجر صادق ظاهر شده، چشم دل بسپاریم؛ یعنی ولادت باسعادت و رفعت و میلاد با عظمت و جلالت ولی امر، ناموس دهر، امام عصر، حضرت حجّة بن الحسن - عجل الله تعالی فرجه الشریف.

طلوع فجر نزدیک شد، و گویا هستی در انتظار بود و اضطراب. ولی بیش از همه، عمّه محترمه اش حکیمه خاتون در اضطراب بود و انتظار؛ گاهی دیده اش پاسداری از ستارگان می کرد که نزدیکی طلوع فجر را بداند؛ لحظاتی چشمانش افق را زیر پر می گرفت تا شاهد طلوع فجر صادق باشد؛ زمانی به حجره می آمد و نرجس خاتون را دیدار می نمود و در اندیشه بود و خیال.

-: برادرزاده‌ام حضرت ابو محمد علیه السلام حجّت خداست و امام معصوم، آنچه بگوید بدون هیچ تردیدی واقع خواهد شد، فرمود: امشب، همین امشب! شب صبح شد ولی خبری نشد! که ناگهان گلبانگ امام یازدهم علیه السلام رشته افکارش را گسیخت و او را متوجه ساخت:

لَمْ يَطْلِعِ الْفَجْرُ يَا عَمَّةُ بَعْدُ! عَمَّهْ جَانْ هِنُوزِ فَجْرٍ طَالَعِ نَشْدَهٗ.^۱

در این میان نرجس خاتون با اضطراب از خواب پرید و جناب حکیمه او را در آغوش گرفت و نام خدا را برای او به زبان آورد. دیگر بار صدای دلربای حضرت عسکری علیه السلام بلند شد: **إِقْرَأِي عَلَيْهَا: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، عَمَّهْ جَانْ بَرِ اَوِ سُوْرَهٗ مَبَارَكَهٗ قَدْرٍ رَا بَخْوَانِ.** حکیمه خاتون گوید:

من شروع به خواندن سوره قدر نمودم و به نرگس بانو گفتم: حالت چگونه است؟

گفت: آنچه مولای من خبر داده بود ظاهر شد. من به امر حضرت پیوسته سوره مبارکه قدر را می‌خواندم و جنین میان رحم با من می‌خواند و بر من سلام می‌کرد، **فَأَجَابَنِي الْجَنِينُ مِنْ بَطْنِهَا يَقْرَأُ مِثْلَ مَا أَقْرَأُ وَ سَلَّمَ عَلَيَّ.**

از آنچه شنیدم - صدای قرآن خواندن و سلام کردن کودک میان رحم - به فزع افتادم و اضطراب و ترس مرا فرا گرفت که برای سومین بار صدای برادرزاده‌ام امام یازدهم علیه السلام بلند شد.

لَا تَعْجَبِي مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُنْطِقُنَا

بِالْحِكْمَةِ صِغَاراً وَ يَجْعَلُنَا حَبَّةً فِي أَرْضِهِ كِبَاراً.

عمه جان، از امر خدای عزوجل تعجب منما؛ زیرا پروردگار تبارک و تعالی زبان ما دودمان را در کودکی به حکمت گویا می سازد و سپس در بزرگی ما را حجت خودش در زمین قرار می دهد.^۱

خوب است قبل از ادامه جریان در این جا از دو جهت دقت و تأملی بنماییم؛ یکی این که حضرت عسکری علیه السلام در لحظات ولادت فرزندش، از میان همه سوره ها، دستور خواندن سوره مبارکه قدر را به عمه اش جناب حکیمه خاتون می دهد. هر چند قبلاً حدیثی که بیانگر قرائت سوره «الم سجده» و سوره «یس» بود آوردیم، ولی خواندن سوره قدر آن هم مکرر در هنگام طلوع فجر نیمه ماه شعبان می تواند بیانگر حقایقی باشد؛

-: عمه جان، سوره قدر بخوان که ولادت مولودی پر قدر و منزلت نزدیک است.

-: سوره قدر بخوان که میلاد صاحب لوح قدر به مشیت قاهره حق متعال فرا می رسد؛

در دست قدرت او لوح قدر زبون است

بَاكِلِكِ هَمَّتْ اَوْ وَقَعِي مَدَه قِضَا رَا^۲

-: سوره قدر بخوان که حقیقت مطلع الفجر در این طلوع فجر جلوه می کند.

-: سوره قدر بخوان که فجر ليله ایست که تالی ليله القدر است.

۱- کمال الدین ۴۲۸ باب ۴۲.

۲- دیوان کمپانی ۲۰۲.

جهت دیگر این که جنین میان رحم که هنوز به دنیا نیامده با عمه در خواندن سوره قدر همراهی می کند. این تلاوت می تواند حاوی نکاتی باشد:

اولاً این امر در این خاندان سابقه داشته، هیچ استبعادی هم ندارد همان قدرتی که به زبان آدمی تعلق می گیرد که دو سال بعد از ولادت سخن بگوید، همان قدرت به خاطر حکمت و مصلحتی تعلق بگیرد که حجت حق قبل از ولادت در عالم رحم حرف بزند و یا قرآن بخواند. تحقق این موضوع نه تنها محال نیست که امکان عقلی هم دارد و دلیل تحقق این امر ممکن، احادیث متعددی است که از معصومین علیهم السلام نقل شده است، آن گونه که صدیقه کبری، حضرت زهرا علیها السلام در عالم رحم با مادرش خدیجه علیها السلام سخن می گفت و مونس او بود،^۱ و همان سان که سیدالشهدا علیه السلام هم در دوران حمل از شهادت و مظلومیتش برای مادر یاد می نمود.^۲

اگر مهدی آل محمد علیهم السلام هم نزدیک ولادتش با عمه اش حکیمه خاتون سوره مبارکه قدر بخواند هیچ استبعادی ندارد. در واقع این خداست که زبان و لیش را به خواندن قرآن یا آوردن گفتار و دادن اخبار گویا می سازد که در خود حدیث به این حقیقت اشاره شده بود.

- آری، مهدی ما، تو از همین حال که هنوز به دنیا نیامده ای در خواندن سوره قدر با عمه ات همراهی کن که همه بدانند تو با همه فرق داری.

۱- امالی صدوق ۲۷۵ مجلس ۸۷ - ج ۱ - بحار الانوار ۲۳/۲۵.

۲- مرقات الایقان ۱۰۵/۲.

-: عزیز ما بخوان، سوره قدر بخوان. آخر مادر مکرمات فاطمه علیها السلام ليله بود آن هم ليلة القدر. تو هم مطلع الفجر سوره قدری، تو باید طالع شوی تا ليلة القدر شناخته گردد.

سوره قدر بخوان تا فجر هم بشنود و از خجالت در حجاب نشیند و پرده شرم و ستر آزریم به خود گیرد، و دیگر به خود اجازه جلوه گری ندهد، که حقیقت مطلع الفجر و فجر حقیقت می آید.

حکیمه سوره قدر می خواند نوای موزون و نغمه دلربای حجت خدا و شباهنگ مجذوب حق از میان رحم مادر او را همراهی می کند که ناگهان فاصله ای میان نرجس خاتون و جناب حکیمه پدید می آید و عمه محترمه، عروس برادر عزیزش را نمی بیند. سراسیمه فریادکنان به محضر برادرزاده آمد.

-: یادگار برادر، نرجس را نمی بینم!

حضرت فرمود: عمه جان، برگرد که او را در جایگاه خودش خواهی دید.

حکیمه گوید:

برگشتم و فاصله ای نشد که ناگهان پرده ای که میان من و نرجس خاتون حجاب شده بود برطرف گردید و آن چنان نور و روشنی جناب نرجس را احاطه کرده بود که چشم توان دید او را نداشت. چرا چنین نباشد؟ آخر مگر نه او مادر نور است و هم اکنون نور زاییده است. در این میان کودکی دیدم که پس از چهره سودن بر زمین، بر زانوان نشست و دو انگشت سبابه به آسمان برداشت و می گفت:

أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن جدی محمداً رسول الله و أن أبی امیر المؤمنین، گواهی به وحدانیت پروردگار و رسالت جدش حضرت خاتم الانبیا و مقام امیر المؤمنین پدر بزرگوارش علی مرتضی داد و سپس یکایک از ائمه علیهم السلام را نام برد تا به نام خودش رسید و این چنین دعا کرد:

اللهم أنجز لی ما وعدتني، و أتمم لی امری، و ثبت و طأتی، و املأ الأرض بی عدلاً و قسطاً. بارالها، وعدهای که به من دادی منجز و محقق بدار، امر مرا به پایان برسان، گامم را استوار دار و زمین را به وسیله من از عدل و داد پر ساز.^۱

خوب است در این قسمت هم توقفی کنیم و نگرشی عمیق تر بر آن بنماییم، باشد که به حقایقی ژرف و رموزی مرموز و اسراری مکتوم واقف شویم.

اولاً پرده و پوششی، ستر و غطایی میان دو خاتون، نرجس و حکیمه، عمه و عروس برادر فاصله می شود که چنین امری در موالید نوع حضرات معصومین علیهم السلام نقل شده است. آری، اینان در همه شؤون با همگان فرق دارند و لحظه ولادتشان از همه خلق مستور است که امیر المؤمنین علیه السلام به طارق بن شهاب فرمود:

جَلَّ مَقَامُ آلِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَاصِفِينَ، وَ نَعْتِ النَّاعِتِينَ، وَ أَنْ يُقَاسَ بِهِمْ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ سِرُّ الْوَاحِدِ وَالْأَحَدِ، فَلَا يُقَاسُ بِهِمْ مِنَ الْخَلْقِ أَحَدٌ.^۲

۱- کمال الدین ۴۲۸ باب ۴۲.

۲- مشارق انوار الیقین ۱۱۶-۱۱۷، بحار الانوار ۱۷۲/۲۵-۱۷۴.

مقام خاندان رسالت علیهم السلام بالاتر از توصیف وصف آوران و تعریف تعریف کنندگان است و برتر از آنند که احدی از عالمیان و کسی از جهانیان به آنان قیاس گردد، سرّ واحد احدند و احدی از خلق با آنان مقایسه نگردد، و کسی همانندشان نباشد.

مطلب دوّم این که حکیمه خاتون پس از برطرف شدن پرده و حجاب چشمش به آن وجود مقدّس در حالی که به سجده افتاده و صورت به رسم کرنش و خضوع در برابر حقّ متعال به خاک ساییده، می افتد؛ مولودی است که ولادتش با سجده همراه است که **و اسجد و اقترب**^۱، سجده‌ای که ملاک قرب است و محور تقرّب. مولود نیمه شعبان از لحظه ولادت با این محور و ملاک همراه بوده و پیوسته این محور، محور زندگی او و این ملاک، مدال افتخار او بوده و هست و خواهد بود، تا آن سجده خاص و سجود مخصوص که در آن، فرمان فرج و حکم ظهورش از مصدر جلال صادر می شود تحقیق یابد.^۲

آری، حکیمه خاتون با مولودی ساجد روبرو می شود و نوزادی شاهد و داعی؛ شاهد و گواه بر همه حقایق، و داعی برای ظهور و خواستار تحقیق و عده‌ای که خدا به او داده است. عجب مولودی است این مولود، و غریب نوزادی است این نوزاد؛ آری، غریب به **کلا معنییه**، غریب به هر دو معنا؛

۱- سورة علق: ۱۹.

۲- خوب است به آنچه در کتاب «سلام بر پرچم برافراشته» ۱۹۱- ۱۹۴ در شرح این فقره

از زیارت آل یس - السلام علیک حین ترکع و تسجد - آورده‌ایم مراجعه شود.

وَالثَّابِتُ الْغَرِيبُ وَالْوَحِيدُ

وَالْمُتَرَقِّبُ الْمَفْقُودُ وَالْفَرِيدُ^۱

نوزادی است که ولادتش همراه دعا برای فرج و مسألت ظهورش بوده است. گویا آنی نباید بر هستی بگذرد در حالی که فارغ از دعا برای فرج آن وجود مقدس باشد؛ زیرا محور هستی، خود از لحظه ولادتش گویای این حقیقت است و برای ظهورش مسألت دارد:

-: خدایا، ظهور من، پروردگارا، فرج من، بارالها، قیام و انتقام من، کردگارا، پابرجایی و استقرار حکومت من، که همه این من ها از آن توست.

-: عزیز من آرام باش، صبر کن، هنوز تو را در قماط نیچیده‌اند که گلبانگ دعای فرجت بر گوش دل صدرنشینان اریکه قرب و تکیه‌گزینان چار بالش قدس طنین انداز شود و ملکوت عالم را به خود متوجه سازد و از همان لحظه ولادتت ملکوت و جبروت، ناسوت و لاهوت با تو هم‌نوا گردند و برای فرجت دعا کنند.

راستی که بعضی سعادت‌ها نصیب بعضی می‌شود و خصیصه‌ای برای آنان فراهم می‌آورد تا در هستی نمونه و ممتاز و بی‌مثل و مانند گردند:

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.^۲
يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.^۳

۱- مطلع الأنوار: ۱۷۳.

۲- سوره مائده: ۵۴.

۳- سوره آل عمران: ۷۴.

خدا چقدر به حکیمه خاتون لطف و عنایت نموده، و چقدر فضل و رحمتش او را زیر پوشش قرار داده که علاوه بر همه آنچه در قسمت نخست کتاب آوردیم، نخستین کسی است که در این عالم چشمش به جمال دلربا و طلعت زیبای گل نرگس، مهدی آل محمد - عجل الله تعالی فرجه الشریف - روشن و منور می شود.

خوشا به حالت ای حکیمه خاتون، دیدار برادرزاده گوارایت باد!
آن هم چه برادرزاده‌ای؟! برادرزاده‌ای که از آغاز عالم همه در انتظار دیدار او بودند، و برای چنین لحظه‌ای دقیقه‌شماری می کردند، سرانجام قرعه این فال به نام تو افتاد، و این همای سعادت بر دوش تو نشیمن گرفت.

از آغاز عالم - به شرحی که در «حدیث قبل از میلاد» آوردیم - همه فرزندگان عالم هستی در انتظار مقدم این مولود بودند. یکی پس از دیگری آمدند و رفتند و دیدار این آخرین در دردانه خزانة ربوبی نصیب آنها نگردید، حتی جدّ والامقامش حضرت هادی علیه السلام یک سال قبل از میلاد نواده عظیم الشانش از دنیا رحلت کرد و شاهد میلاد نور دیده‌اش نبود.

این سعادت از دو جهت نصیب حکیمه خاتون گردید یکی اشتراکی - یعنی اصل دیدار - و دیگری اختصاصی یعنی اولین دیدار، و جا دارد که بگوییم در صبحدم نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری حکیمه خاتون مغبوط همه هستی گردید، و کلّ وجود غبطه او را می خورد؛ آخر او نخستین کسی است که به زیارت جمال مظهر جمال کلّ و کلّ جمال نائل آمد، و اولین کسی است که چون

حجاب زائل شد **حجابُ اللهِ الأعظمِ الأعلى**^۱ را دید و به لقاء میمون
حجابُ اللهِ الأزلی القدیم^۲ مفتخر گردید، و آن زیبایی بخش زیبایی و
جمال آفرین جمال را دیدار نمود.

ای روی تو زیبایی بخشیده به زیبایی

سرو از قد رعنایت آموخته رعناپی

جز فکر تو خوبان را نبود سر سودایی

«ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی»

«دل بی توبه جان آمد وقت است که باز آیی»

سودای وصال تو رسوای جهانم کرد

مهجور ز دین و دل بیگانه ز جانم کرد

القصه که هجر تو بی تاب و توانم کرد

«مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد»

«کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی»

از تابش عشقت دل گردیده چو جام جم

پیدا ز صفای دل هم کعبه و هم زمزم

با شور و نوا هر یک گویند به زیر و بم

«یارب به که بتوان گفت این نکته که در عالم»

«رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجایی»

هر صبح گل از رشکت از رخ عرق افشانند

همچون تو گلی جانا فردوس نرویانند

۱- مشارق انوار الیقین ۱۱۷، بحار الانوار ۱۷۲/۲۵.

۲- مصباح الزائر ۴۳۷، بحار الانوار ۹۸/۱۰۲.

حال دل پرخونم چون است خدا داند

«دائم گل این بستان شاداب نمی ماند»

«دریاب ضعیفان را در وقت توانایی»

از باده وصل خود ما را بچشان جامی

ما را نبود جانا غیر از تو دل آرامی

گفتی: ز کفم دُردی از درد بیاشامی

«ای درد توام درمان در بستر ناکامی»

«وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی»

چون ناوک مرگانت در دهر خدنگی نیست

جز ذکر تو آوازی در بربط و چنگی نیست

بی روی توام جنت جز کلبه تنگی نیست

«ساقی چمن و گل را بی روی تو رنگی نیست»

«شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی»^۱

دیگر در این جا عنان قلم از اختیار کف بیرون می رود و نمی داند

چه می نویسد.

سلام بر حکیمه خاتون که به دیدار سلام هی حتی مطلع الفجر

نائل آمد؛

درود بر آن سیده که افتخار لقای سید و صاحب الامری که کل

امر و امر کل به کف با کفایت اوست نصیبش گردید، و سرانجام در

طلوع فجر نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری شاهد طلوع فجر سوره

۱- از نسخه خطی اشعار مرحوم شهودی - ثقة المحدثین حاج شیخ عبدالله واعظ یزدی.

قدر گردید و جان هستی را و آن را که هستی جان ز هستی اوست
چون جان شیرین دربر گرفت - به شرحی که در فصل بعد ان شاء الله
خواهیم آورد.

خوب است در این جا که سمند تندپای نثر از نثر درّ و گوهر بر
سر این مولود که جوهره هستی است و امانده و خود را از تک و تاز
در این میدان عاجز می بیند با نقل چند بند از نظم نغز و مسمط
شیوای مرحوم شمس اصطهباناتی این فصل را خاتمه دهیم. هر
چند از زبان نظم هم در این وادی جز اظهار عجز چیزی انتظام
نپذیرد:

ساقی کجایی عید سعید است

مطرب نوایی صبح امید است

صبحی که شامش روز سپید است

جان را بشارت دل را نوید است

قفل جهان را اسمش کلید است

دور از مقامش دست پلید است

در عنصر دهر روحی جدید است

ای کاروانان مقصد پدید است

شد پرچم حق اینک نمایان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

یستان رحمت سرشار از شیر
با موج تهلیل با سیل تکبیر
از عرش رحمان باشد سرازیر
وان سیل رحمت گشته جهان گیر
دیده است خوابی این عالم پیر
این عید مسعود او راست تعبیر
باشد به تحقیق باشد به تفسیر

درخورد تحسین شایان تقدیر

عیدی که غوغاست در عرش رحمان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

سامره دارد الحق تماشا

چون جلوه حق باشد از آن جا

دارد حکیمه خود را مهیا

دولت سرا را کرده مصفا

مهمان رسیده است از عرش اعلا

هم عسکری را هم طفل نوزا

خانه است آباد شوری است برپا

کروبیانند سرگرم غوغا

این میزبان کیست با همچو مهمان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

عالم مصفاست گیتی مزین

افلاک مسرور آفاق گلشن

مستغرق وجد هم مرد و هم زن

در جنب و جنبش جان است در تن

پر کرده از فیض خلاق ذوالمنّ

مخلوق خود را دستار و دامن

ای شاه لولاک چشم تو روشن

کامد حسن را مولودی احسن

لعل تو خندان ای شاه مردان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

ظلم از جهان رفت برچید خرگاه

آمد عدالت آمد شهنشاه

گردید ایمن دل‌های آگاه

دین دین کلی است بی شک و اکراه

ای اهل عالم هناکم الله

عیشم مدام است بر وفق دل خواه

تا مقصد حق روشن بود راه

باشد در السن باشد در افواه

کامد به دنیا ختم امامان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

یاری که دین بود در انتظارش
در هم ز دوریش بُد روزگارش
آمد خوش آمد جانها نثارش
قرآن فرحناک از وصل یارش
خوش روزگارش خرم بهارش
دل بود مشتاق دید آشکارش
نرجس گرفته است اندر کنارش

می بوسد از مهر نسرين عذارش
شاه آردش باز بر دوش و دامان
میلادمهدی باشد مبارک
یاران بخوانید فتح و تبارک
ای امام ایام خوش جلوه داری
نقشی کشیدی طرحی نهادهی
باری فکندی طفلی بزادی
آوردی اینک عدلی و دادی
ناگه نمودی رسم و دادی
زادی امامی مردی و رادی
احمد سلیلی حیدر نژادی

یکتا ز عیمی نیک اوستادی
در صلح عالم در عدل و احسان
میلادمهدی باشد مبارک
یاران بخوانید فتح و تبارک

شد مرکز عدل دامان نرجس

شد خانه عدل ایوان نرجس

شد چشمه صلح پستان نرجس

شد بهترین دور دوران نرجس

شد مادر نور عنوان نرجس

شد گلبن فیض بستان نرجس

شد مجری عدل دربان نرجس

شد طفل جان بخش جانان نرجس

تا شیر دادش از شیرۀ جان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

مولود نرجس بس نازنین است

آینه بندان خلد برین است

جشن از برایش روی زمین است

در آسمان نیز عیشی چنین است

سامره با عرش گویی قرین است

مهدی موعود آری همین است

کایات حقش نقش جبین است

اعجاز موساش در آستین است

بر دست انجیل بر فرق فرقان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

ای دست ظالم در آستین شو

ای کاخ بیداد زیر زمین شو

در باطن خاک همچون جنین شو

ای دیو مگار بی‌کید و کین شو

ای مشعل چرخ خلوت‌گزین شو

ای چشم بدبین رو پاک‌بین شو

ای مهر رخشان چادر نشین شو

ای خور چنان شو ای مه چنین شو

مهدی موعود شد شاه امکان

میلادمهدی باشد مبارک

یساران بخوانید فتح و تبارک

شب رفت و غم رفت جور از میان رفت

افسردگی شد گاه خزان رفت

آزادی آمد ظلم از جهان رفت

شکر رفت و ظن رفت وهم و گمان رفت

زاغ باد آواز از بوستان رفت

شیاد دین مُرد باب و بیان رفت

شیطان به محبس آوخ‌کنان رفت

زایید نرجس انده ز جان رفت

تا مرغ حق گوگرد غزل خوان

میلادمهدی باشد مبارک

یساران بخوانید فتح و تبارک

شعبان که ماهی فرخنده گام است
ماهی که خورشید پیشش غلام است
در نایمه آن آمده تمام است
آتش به دوزخ برد و سلام است
فتحش به صبح است نصرش به شام است
هم افتتاح است هم اختتام است
الحمد لله دنیا به کام است

رحمت در این مه بر خلق عام است
گویی جهان شد بیرون ز زندان
میلاد مهدی باشد مبارک
یاران بخوانید فتح و تبارک
امروز عالم شرمنده اوست
هم زنده اوست هم بنده اوست
احکام و آیات ارزنده اوست
خبرگاه ظالم افکنده اوست
نور عدالت تابنده اوست
باغ شریعت فرخنده اوست
آداب و سنّت زیبنده اوست

دین محمد پاینده اوست
او بر سلاطین شاه است و سلطان
میلاد مهدی باشد مبارک
یاران بخوانید فتح و تبارک

او نقطهٔ اصل نه چرخ پرگار
ما چاکر و او سرخیل و سردار
جبریل و میکال او را عنان دار
قدوسیانش دربانِ دربار
باب و دعاوی پیشش نگونسار
از کعبه آید روزی پدیدار
با پنجهٔ قهر با تیغ خونخوار
با زلف مشکین با سبز دستار
صیت ظهورش بنماید اعلا
میلادمهدی باشد مبارک
یاران بخوانید فتح و تبارک
روزی که آید میر زمانه است
مُهر ولایت او را به شانه است
آن هاشمی خال او را نشانه است
ضایع اباطیل مُهمل فسانه است
در آفرینش او شاهِ خانه است
باطل در آن روز عذر و بهانه است
در نظم عالم فرد و یگانه است
گر مکر و تزویر و دام و دانه است
آتش زند پاک بر لوح و ایقان
میلادمهدی باشد مبارک
یاران بخوانید فتح و تبارک^۱

سَوِّمِن نَحْش

پدر با سر چه می کند؟

تَكَلَّمْ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَبَقِيَّةَ الْأَنْبِيَاءِ
وَوَخَاتِمَ الْأَوْصِيَاءِ...

از جمله آداب ولادت، غسل مولود و شستشوی نوزاد است.
بنگریم این سنت نسبت به مولود نیمه شعبان چگونه اجرا گردید.

عن محمد بن علی بن حمزة بن الحسن بن عتبة بن
العباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: سمعتُ ابا محمد علیه السلام
يقول: قد ولد وليُّ الله و حجَّته على عباده و خلیفتی من
بعدي مختوناً ليلة النصف من شعبان سنة خمس و
خمسين و مأتین عند طلوع الفجر و كان اول من غسله
رضوان خازن الجنان مع جمع من الملائكة المقربين بماء
الكوثر و السلسبیل، ثم غسله عمّتی حكيمة بنت محمد بن
علی الرضا علیه السلام.

حضرت عسکری علیه السلام می فرمود: متولد شد ولی خدا و حجّت خدا
بر بندگان خدا و خلیفه بعد از من، ختنه شده در شب نیمه شعبان
سال ۲۵۵ نزد طلوع فجر، و اول کسی که او را شست رضوان،
خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقربین که او را به آب
سلسبیل و کوثر شستند. بعد از آن، شست او را عمّه ام حکیمه

خاتون، دختر امام محمد بن علی الرضا علیه السلام^۱.

خدا می داند صبحدم نیمه شعبان در بیت الشرف امام یازدهم علیه السلام چه خبر بوده، تصوّر صورت ملکی اش هم برای ما دشوار است تا چه رسد به ملکوتش؛ نوزادی که در صورت ملکی و کسوت ناسوتی حکیمه خاتون، دختر، خواهر و عمّه حجّت و امام معصوم او را شستشو می دهد، طاهره‌ای طاهر مطهّری را می شوید، و در صورت ملکوتی و جنبه لاهوتی اش رضوان، خازن بهشت با فرشتگان مقرب، او را با آب سلسبیل و کوثر غسل می دهند چه نوزادی است؟ خدا می داند.

احمد ز تسنیم حیدر به کوثر

شستند او را پهلو و پیکر

زهرا مر او را زد شانه بر سر

رختش نمودند سبطین در بر

سجاد و باقر دادند شگر

کامش گشودند موسی و جعفر

دادش رضا بحر دادش تقی بر

دادش نقی جاه دادش حسن فر

ایزد ز هر یک دادش دو چندان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

۱- اثبات الرجعة، فضل بن شاذان ۷، قسمتی از کتاب به شماره ۷۴۴۲ در بخش نسخ خطی آستان قدس موجود است. مأخذ ما همین نسخه است. ترجمه روایت از: العبقری الحسان ۹۵/۱ می باشد.

شد خانه شاه چون بیت معمور
بهر طوافش هستند مأمور
فوج فرشته جمعیت حور
هم بانوانی از نقطه دور
خواست طبّاخ شادان و مسرور
گسترده هاجر یک سفره از نور
ساره است خیاط باعشق و باشور
تا گردد این جا چشم حسد کور

مریم بسوزد عود و سپندان

میلاذ مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک^۱

نسیم و ماریه بانوان خدمتکار خانه حضرت عسکری علیه السلام گویند:

چون آقا صاحب الزمان علیه السلام از رحم مادرش به دنیا آمد، بر سر دو
زانو قرار گرفت و انگشت سبابه به آسمان برافراشت، آن گاه
عطسه نمود و چنین فرمود: الحمد لله رب العالمین و صلی الله
علی محمد و آله، زَعَمَتِ الظَّلْمَةُ أَنَّ حِجَّةَ اللَّهِ دَاحِضَةٌ، لَوْ
أُذِنَ لَنَا فِي الْكَلَامِ لَزَالَ الشُّكُّ، حمد مخصوص پروردگار
جهانیان است، و درود خدا بر محمد و آل او باد، ستم‌پیشگان
می‌پندارند که حجت خدا باطل شدنی و از بین رفتنی است - نه
چنین است - و اگر رخصت در گفتار یابیم شک و تردید بزداییم.^۲

۱- منظومه شمس ۳۲۲.

۲- کمال‌الدین ۴۳۰ باب ۴۲ ح ۵.

و همین نسیم گوید:

شبی بعد از ولادت حضرت در حضورش بودم، و شرفیاب محضر
باهر النورش شده بودم. عطسه کردم. به من فرمود:
یرحمک الله، خدای تو را مشمول رحمتش بدارد، نسیم گفت: از
این دعای حضرتش مسرور گشتم، سپس فرمود: به تو نویدی در
مورد عطسه ندهم؟

عرض کردم: بفرمایید ای آقای من.

فرمود: هو امانٌ مِنَ الْمَوْتِ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ، امان است سه روز از
مرگ.^۱

نازم به بیته کابینش این است

شاهی و ماهی آن جا مکین است

خدمت در آن بیت با حورعین است

با فرّ و اعجاز خاکش عجین است

صلح و سلامت با او قرین است

و آن را شرافت در ماء و طین است

یک روزه طفلش سلطان دین است

این بیت عدل است امن و امین است

بیتی محقر شد باغ رضوان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

این شه پسر کیست کز مقدم او
کوه و در و دشت گشته سمن بو
هر طبع و هر نطق باشد ثناگو
سامره از روش شد رشک مینو
با او کرامات آید ز هر سو
وز زور بازوش زد چرخ زانو
وز تیغ ابروش هر قهر و نیرو
بر خاک ذلت بنهاد پهلو

بر زیر و بالا داده است فرمان
می‌لاد مهدی باشد مبارک
یاران بخوانید فتح و تبارک^۱

آنچه آوردیم، تصویری است از ماجرای ولادت و ترسیمی از آنچه در اندرون خانه و میان حجره در جمع مادر ماجده و عمه مکرمه و کنیزان و خدمتکاران واقع شده بود.

از اندرون برون آییم و بنگریم پدر بزرگوار و باب و الاتبارش چه می‌کند و در چه حال و هوایی است؛ پدر بی تاب است و بی قرار، و در حال گذراندن آخرین لحظات دشوار انتظار، دیده به در اندرون دوخته تا کی چنین شود:

ز در درآ و شبستان ما منور کن

دماغ [هوای] مجلس روحانیان معطر کن

به چشم و ابروی جانان سپرده‌ام دل و جان
درآ درآ و تماشای طاق و منظر کن
بگو به خازن جنت که خاک این مجلس [منزل]
به تحفه بر سوی فردوس و عود مجمر کن
چو شاهدان چمن زبردست حسن تواند
کرشمه‌ای کن و صد جلوه بر صنوبر کن
ستاره شب هجران نمی فشاند نور
به بام قصر برآ و چراغ مه بر کن^۱

بر فرض پدر پدری بود معمولی، فرزند هم فرزندی بود
متعارف، میلاد هم میلادی بود عادی، باز بی تابی و دقیقه‌شماری جا
داشت.

تصوّر کنید جوانی ازدواج نموده و پس از گذشت چند سال خدا
به او نوزاد پسری بخشیده، چگونه پشت در قدم می‌زند و در انتظار
دیدار فرزندش دقیقه‌شماری می‌کند و چه شور و نشاطی دارد، و هر
لحظه برای او سالی می‌گذرد، تا چه رسد به چنین پدری و چونان
پسری و این چنین میلادی که در مقام بیان و توضیح آن هستیم.
صبحدم نیمه ماه شعبان سال ۲۵۵ هجری پدری را در ایوان منزل
به انتظار دیدار فرزند بنگریم، ولی چه پدری و چه پسری؟

پدری که آخرین امام است یعنی پس از او کسی اب‌الامام و پدر
حجّت نیست؛ فرزندی هم که آخرین فرزند امام است یعنی بعد از
این فرزند کسی امام و حجّت حق نیست؛ ولادت هم ولادت

پدر با پسر چه می‌کند؟ * ۷۱

بی‌مانند و نمونه - موضوع سه نوشته «حدیث قبل از میلاد» «حدیث شب میلاد» «حدیث بعد از میلاد» - جز حق تعالی کسی از سرور سینه و بهجت خاطر ولی‌اش حضرت عسکری علیه السلام آگاه نیست، و نمی‌داند در آن لحظات که انتظار دیدن پسرش را داشته، بر او چه گذشته. مدّت‌ها قبل حضرتش میان زندان خبر از ولادت فرزندش در آینده نزدیک داده بود؛ فرزندی که زمین را از قسط و عدل پر خواهد نمود.^۱

خوب است بقیّه جریان را از همان بانوی رازدار، جناب حکیمه خاتون بشنویم. گوید:

صدای برادرزاده‌ام حضرت عسکری علیه السلام بلند شد: یا عمّة،
تَنَاولِيهِ و هَاتِيهِ، عمّه‌جان، پسر من را بیاور به من بده - عالم به
فدای چون تو پدری و به قربان چونان پسری - پسر را به محضر
پدر بزرگوارش بردم. همین که در برابر پدر قرار گرفتم، در حالی
که هنوز روی دست من بود بر باب تاجدارش سلام کرد.^۲
ای خداوندگار ادب و ربّ النوع آداب، سلام خدا بر تو آن‌گاه که
بر روی دست عمّه مکرمات بر پدر بزرگوارت سلام کردی.
حکیمه گوید:

حضرت عسکری علیه السلام نوردیده‌اش را از من گرفت در حالی که
پرنده‌گانی بالای سر نوزاد پرواز و طیران داشتند، زبانش را در کام
پسر نهاده و کام فرزند از زبان باب تاجدارش مشروب و سیراب

۱- انوار البهیة ۱۵۶.

۲- کمال الدین ۴۲۸ باب ۴۲.

گردید - مشروب از معارف و سیراب از ماء معین - آن گاه فرمود:
 پسر را نزد مادرش نرجس خاتون ببر تا به او شیر دهد - آخر
 هنوز مادر فرزندش را در آغوش نگرفته و بر سینه نهاده - آن گاه
 نزد من آر. فرمان امام علیه السلام را امتثال کردم و پسر را به مادر
 رساندم، مادر هم نوردیده را چون جان شیرین در بر گرفت و
 شیرۀ شیرین جانش را به رسم شیر به او داد.^۱

کنار و بر مادر دلپذیر

بهشت است و پستان در او جوی شیر

درختی است بالای جان پرورش

ولد میوه نازنین در برش

نه رگهای پستان درون دل است

پس از بنگری شیر خون دل است^۲

دیگر بار پسر را به محضر پدر آوردم. و آن پرندگان همان سان بر
 فراز سرش پر و بال می زدند که در این میان برادرزاده ام یکی از
 آن طیور را صدا زد و به او فرمود:

إِحْمِلُهُ وَ احْفَظْهُ وَ رُدَّهُ إِلَيْنَا فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، او را بگیر و
 محفوظش بدار و هر چهل روز او را نزد ما آر. آن پرنده نوزاد را
 برداشت و در جو به طیران آمد و سایر پرندگان هم به دنبال او
 رفتند، و شنیدم که حضرتش می فرمود: تو را به آن خدایی سپردم
 که مادر موسی فرزندش را به او سپرد. نرجس خاتون گریست

۱- کمال الدین ۴۲۸ باب ۴۲.

۲- کلیات سعدی ۳۷۱ بوستان باب ۸.

پدر با پسر چه می‌کند؟ * ۷۳

...مادر است تاب تحمل دوری فرزندش را ندارد... حضرت فرمود:
آرام باش که آشامیدن شیر بر او جز از سینه تو حرام است و
همان‌گونه که موسی به مادرش برگشت فرزند تو هم به تو
برمی‌گردد.

حکیمه گوید:

به برادرزاده‌ام عرض کردم: این پرنده که بود؟ فرمود: **هَذَا رُوحُ
الْقَدْسِ الْمَوْكَلُ بِالْاِئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُوقِّعُهُمْ وَ يُسَدِّدُهُمْ وَ يُرَبِّيهِمْ
بِالْعِلْمِ**، این روح القدس است که بر ائمه علیهم السلام گماشته شده و
توفیق و تسدید و تربیت علمی آنها برعهده اوست.^۱

مؤلف سترگ و محدث بزرگ، مرحوم قطب راوندی از حکیمه
خاتون چنین آورده:

نرجس خاتون را در حالی که می‌لرزید در بر گرفتیم و شروع به
خواندن سوره توحید و سوره قدر و آیه الکرسی کردم. جنین میان
رحم هم همانند من تلاوت می‌نمود. ناگهان نوری در حجره تابید
و چشمم به آن نوزاد افتاد که رو به قبله به سجده افتاده بود، و
چون او را به محضر پدر بزرگوارش بردم زبان در دهان او نهاد و
او را بر زانوی مبارک نشانید و فرمود: **إِنطِقِ بِإِذْنِ اللَّهِ يَا بُنَيَّ**،
پسر، به اذن خدا سخن بگو، او هم پس از خواندن آیه ۵ و ۶
سوره قصص - **و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي
الْأَرْضِ ...** - چنین گفت: **صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ
عَلَى الْمُرْتَضَى وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ**

بنِ الحسینِ و محمدِ بنِ علیِّ و جعفرِ بنِ محمدِ و موسی
بنِ جعفرِ و علیِّ بنِ موسی و محمدِ بنِ علیِّ و علیِّ بنِ
محمدِ و الحسنِ بنِ علیِّ ابی.
حکیمه خاتون گوید:

در این هنگام پرندگان سبزرنگی ما را زیر پر گرفتند. حضرت
عسکری علیه السلام یکی از آنها را خواند و به او فرمود:
إِحْفَظْهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِيهِ، إِنَّ اللَّهَ بِالْغُ أَمْرُهُ، او را محافظت نما
تا آن گاه که خدای در او رخصت دهد، به درستی که خدا امرش را
به آخر رساند.

حکیمه گفت: آن نوزاد از هر جهت پاک و پاکیزه بود و کامل و
تمام، و بر بازوی راستش رقم خورده بود: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ
الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا، حق آمد و باطل از میان رفت،
به درستی که باطل هرآینه از میان رفتنی است.^۱

مسعودی نزدیک به آنچه نقل کردیم با این اضافه از جناب
حکیمه خاتون آورده است:

نوزاد را در پارچه‌ای پیچیدم و به محضر پدر بزرگوارش بردم.
حضرت عسکری علیه السلام نوردیده‌اش را از من گرفت و او را روی
کف دست چپش قرار داد و دست راست را به پشت سر نهاد و
زبانش را در دهان او قرار داد و سپس دست مبارک را بر چشم و
گوش و مفاصل فرزند کشید و فرمود: پسر من، سخن بگو. آقازاده
هم شهادت به وحدانیت پروردگار و گواهی به رسالت حضرت

خاتم الانبیا و امامت امیر مؤمنان و سایر اوصیاء علیهم السلام داد تا به خود رسید و دعا نمود تا فرج اولیاش به دست او برآید و از گفتار باز ایستاد، به فرمان حضرت پسر را نزد مادر برده و دومرتبه به محضر پدر بزرگوارش برگرداندم. میان من و حضرت حجابی پدید آمد و دیگر نوزاد را ندیدم. چون پرسیدم فرمود: او را آن کس که از من و شما سزاوارتر به او بود، گرفت.^۱

حافظ بررسی از حکیمه خاتون چنین آورده است:

نوزاد را به محضر حضرت عسکری علیه السلام بردم، دست شریفش را بر چهره میمون فرزند کشید و فرمود: تَکَلَّمْ، يَا حَبَّةَ اللَّهِ وَ بَقِيَّةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ خَاتَمِ الْأَوْصِيَاءِ وَ صَاحِبِ الْكُرَّةِ الْبَيْضَاءِ وَ الْمِصْبَاحِ مِنَ الْبَحْرِ الْعَمِيقِ الشَّدِيدِ الضِّيَاءِ، تَکَلَّمْ يَا خَلِيفَةَ الْأَتْقِيَاءِ وَ نَوْرَ الْأَوْصِيَاءِ، سخن بگو ای حجت خدا و ای بازمانده - کمالات و موارث - پیامبران و ای نقطه پایانی و خاتم اوصیا و ای صاحب بازگشت سفید و ای مصباح و چراغ پرفروغ در دریای بس عمیق، سخن بگو ای جانشین و خلیفه ارباب تقوی و نور اوصیا و جانشینان. او هم به وحدانیت حق و رسالت حضرت ختمی مرتبت و ولایت خاندان طهارت گواهی داد. سپس پدر بزرگوارش به او فرمود:

إِقْرَأْ مَا نَزَلَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ، بخوان آنچه بر پیامبران فرود آمده. پسر هم شروع کرد به خواندن صحف ابراهیم علیه السلام به زبان سریانی و تلاوت کتاب نوح و ادريس و کتاب صالح و تورات

موسی و انجیل عیسی و فرقان محمد ﷺ. آن گاه به نقل
قصص و داستان پیامبران پرداخت.^۱

در این جا توجه به چند نکته لازم به نظر می رسد.

نخست جمع میان این نقل ها و روایات است که در ابتدای امر
ممکن است تنافی و تعارضی بین آنها به نظر برسد و کسی چنین
پندارد که با یکدیگر سازشی ندارند. ولی با توجه به این که همه آنها
در افاده حقایقی مشترک بوده و بیانگر واقعیت هایی هستند،
می توان گفت هر کدام بیان کننده قسمتی و ناظر به جهتی بوده است.
طبیعی است وقتی نوزادی را به پدرش می دهند، گاهی او را در
آغوش می گیرد و می بوسد. بوسه ها هم گاهی بر گونه و زمانی بر
دیده و نوبتی بر دهان و هنگامی بر سایر اعضا قرار می گیرد.

گه رخت گاه لب ت گاه سرت می بوسم

دلہ آرام نگیرد چه کنم من پدرم

گاهی فرزند را روی دست می گیرد و به او می نگرد، و گاهی او را
روی زانو می نشاند و دست نوازش به سر و صورتش می کشد.
همه آنچه آوردیم و نیاوردیم در بیان این حقیقت که سخن گفتن
و حرف زدن نوزاد باشد با یکدیگر اشتراک دارند، چه در قالب
شهادت و گواهی به اعتقادات، چه در ضمن تلاوت آیات قرآن و چه
به صورت قرائت کتب پیامبران گذشته.

همچنین در افاده این معنی که این نوزاد استثنایی برای مدتی به
دست فرشتگان و روح القدس سپرده شده بوده، اتفاق نظر دارند. به

شرحی که ان شاء الله در نوشتار بعدی خواهیم آورد که او را کجا برده‌اند و چه حقایق ژرفی در این فاصله تحقق یافته است.

دومین مطلبی که تذکرش ضرور می‌نماید این است که باز چه بسا ممکن است در اندیشه کسی بیاید و در خیالی بگذرد که چگونه می‌شود طفل تازه به دنیا آمده‌ای حرف بزند و سخن بگوید، آن هم در قالب آیات شریفه قرآن و تلاوت کتاب‌های گذشتگان و آوردن گفتار پر محتوی. خوشبختانه در حدیثی که از قطب راوندی آوردیم به برهان عقلی آن، اشاره شده بود.

امام یازدهم علیه السلام فرمود: **إِنطِق بِإِذْنِ اللَّهِ**، پسرم، به اذن پروردگار سخن بگو. آیا عقل محظوری می‌بیند و محالی تصور می‌کند که به اراده و اذن حق تعالی و مشیت و فرمان پروردگار نوزادی سخن بگوید؟ آیا این امر از دایره قدرت و محدوده توان آن قادر ازلی و قیوم سرمدی خارج است یا در محدوده توان و فرمان اوست؟

مسئله عقل آن را در این دایره می‌بیند و جایگاهش را در این محدوده می‌شناسد، پس مطلب محال عقلی نیست؛ همان قدرتی که به طور معمول دو سال بعد به زبان کودک تعلق می‌گیرد و گویا می‌شود و یا چند سال بعد که می‌تواند حقایقی را بیان نماید، در لحظه ولادت تعلق بگیرد و یا در اوان و زمانی که خلاف متعارف است، همان گونه که قبلاً نسبت به قبل از ولادت و عالم رحم اشاره کردیم.

گاه و بیگاه چنین اموری در غیر انبیا و اوصیا تحقق یافته که دیگر جای شک و شبهه در امکان تحقق آن برای چونان فرزاندگانی باقی نمی‌ماند.

آیت‌الله آقای حاج شیخ حسین و حیدری خراسانی برای بنده نقل نمودند از مرحوم آیت‌الله حاج شیخ هاشم قزوینی که زمانی که در اصفهان مشغول تحصیل بودند صاحب فرزند می‌شوند که بسیار مورد علاقه ایشان بوده و از همان اوان ولادت دارای جمال و کمال خاصی بوده است.

روزی پسر در سنّ دو سه ماهگی در بغل پدر بوده و پدر با پسر ناز و راز می‌کرده که ناگهان پسر اشاره به آسمان می‌کند و می‌گوید: آقا اینها خالق دارند؟ خالق اینها کیست؟ این جملات را می‌گوید و خاموش می‌شود مرحوم حاج شیخ هم متحیر که بچه سه‌ماهه حرف زد و چه گفت که پس از چند روز پسر تب می‌کند و از دنیا می‌رود.^۱ و همچنین علاوه بر سخن گفتن، خواندن کتب انبیای گذشته و تلاوت آیات شریفه قرآن با توجه به اذن پروردگار و فرمان حق تعالی هیچ استبعادی ندارد.

برهان نقلی این جریان هم آیات شریفه سوره مریم است که بیانگر سخن‌گویی حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - است در میان مهد و گهواره؛ چون بنی اسرائیل بر جناب مریم خرده گرفتند و در مقام برباد دادن آبروی آن قدیسه برآمدند:

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا.

به‌او [فرزند میان گهواره، عیسی] اشاره کرد [که از او سؤال کنید]

گفتند: چگونه با فرزند میان گهواره سخن بگوییم؟

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَنِي

۱ - جزوه دست‌نویس مولف: ما سمعتُ ۱۵۹.

مُبَارَكًا أَيْنَمَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا،
وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا.^۱

گفت: من بندهٔ خدایم که به من کتاب ارزانی داشته و مرا پیامبر
قرار داده، و مایهٔ برکت هستم هر کجا باشم، و به نماز و زکات مرا
سفارش نموده تا هستم، و نیکی به مادرم را به من توصیه نموده
و مرا ستم‌آور و شقی قرار نداده است.

عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - به تصریح آیات شریف
قرآن، پس از ولادت در گهواره سخن گفت و از کتاب و پیامبری
خود، خبر داد. وقتی فرزند مریم در گهواره سخن بگوید و قرآن هم
حکایت کند دیگر هیچ استبعادی در سخن گفتن و خواندن قرآن و
تلاوت صحف و کتب پیامبران گذشته، توسط مولود نیمهٔ شعبان در
لحظاتی پس از ولادت باقی نمی‌ماند؛ آن نازنین مولودی که زادهٔ
مریم عذرا، عیسی علیه السلام با همهٔ احتشامش در زمرةٔ چاکران آستان
ولایت مدار اوست، و سرانجام به افتخار نمازگزاری در پشت سر
حضرتش نائل می‌آید:

وصفت به گل بگویم و این را جسارت است

رویت به ماه ماند و مه را نظارت است

وام از نگاه گرم تو گیرد فروغ دهر

گویی زمین به یمن تو اندر تجارت است

اندر مقام کعبه که جای نماز توست

عیسی به اقتدا و جهان در بشارت است

(آشفته) وصف مهدی صاحب زمان کند

عقوم نما که وصف تو از من جسارت است^۱

عیسی علیه السلام هر چند از پیامبران اولوالعزم است، ولی در زمان ظهور موفور السرور امام عصر علیه السلام به گواهی احادیث بسیاری که از طریق خاصه و عامه رسیده است، در نماز به آن وجود مقدس اقتدای می کند^۲. او مأموم است و مولود نیمه شعبان امام، وقتی مأموم در گهواره سخن بگوید و خبر بدهد و ادعای نبوت و کتاب داشته باشد، جای تأملی برای سخن گفتن و قرآن و صحیفه خواندن امام باقی می ماند؟ خوب است این بخش را نیز با این ابیات خاتمه دهیم:

داده است عالم حق رونمایش

گسترده آدم در مهد جایش

بر بازوان نوح بسته دعایش

ببریده ادریس بر تن قبایش

نقش خلیل است خلخال پایش

موسی عقیقه کرده فدایش

عیسی گرفته کفش و ردایش

داده محمد بر کف لوایش

تا روز موعود آید بدان سان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

۱- سروده آشفته تهرانی.

۲- برای نمونه به کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان علیه السلام تألیف حافظ گنجی شافعی باب ۷، و کتاب البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، تألیف متقی هندی باب ۹ و کتاب منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام، ص ۴۷۹ مراجعه شود.

ای مهد نرجس ای صدر عالم
ای بستر ناز ای تخت اعظم
ای تار و پودت با عدل توأم
حبل متینت با داد محکم
خفته است در تو طفلی مکرم
طفلی که آمد از خطبه زد دم
شاگرد او شد عیسی بن مریم
این است آدم این است خاتم

مهدی که مهدش شد مهد شاهان
میلاذ مهدی باشد مبارک
یاران بخوانید فتح و تبارک^۱

آخرین بخش

مولود کریم

يَا عَمَّتَاهُ، فَإِنَّ الْمَوْلُودَ الْكَرِيمَ عَلَى اللَّهِ
وَرَسُولِهِ سَيُؤَلِّدُنَا هَذِهِ

در قسمت‌های گذشته این نوشتار تا حدودی با جریان دل‌نشین و ماجرای مسرت‌آفرین مولود نیمه شعبان، حضرت اباصالح المهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - آشنا شدیم، و بر نکات و دقایقی از اسرار بسیار و لطائف بی‌شمار آن واقف گردیدیم. در این قسمت از کتاب که بخش آخرین است، برآنیم تا آنچه عالم بزرگ و محدث سترگ امامیه در سده چهارم، ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری امامی در این زمینه آورده است، بیاوریم و در لطائف و ظرائف آن دقت و تأملی بنماییم، باشد که از جهات مختلف و ابعاد متفاوت با داستان این میلاد عظیم و ماجرای ولادت این مولود کریم آشنایی پیدا کنیم، بدین امید که با این کندوکاو و در سایه این گفتار و نوشتار، عنایتی نموده و جرعه‌ای از جام معرفتشان به کام دل‌مان برسانند و نمی‌ازیم عرفانشان بر لب‌های خشکیده تشنگان در به در بادیه هجران بنشانند، و چهره‌های سوخته در بیدای فراقشان را با نسیمی از قلزم شناختشان بنوازند.

بگذریم بیش از این در این دل شب نسوزیم و نسوزانیم؛

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقتی دگر

طبری از محمد بن قاسم علوی نقل نموده که گفت:

با جمعی از علویین به خانه جناب حکیمه خاتون رفتیم و به توفیق پرسش و پاسخ از آن مخدّره نائل آمدیم. جریان چنین بود که تا وارد شدیم آن بانوی مجلّله به ما گفت: آمده‌اید که از من ماجرای ولادت ولی خدا را سؤال کنید؟

گفتیم: آری، به خدا قسم منظور ما از این شرفیابی همین بود. گفت: دوشین آن وجود مقدّس نزد من بود. به افتخار زیارتش نائل آمدم و مرا از آمدن و پرسش شما باخبر ساخت. آری، جاریه‌ای نزد من بود که خودم شخصاً عهده‌دار تربیت او بودم. روزی برادرزاده‌ام حضرت ابومحمّد بر من وارد شد و نظر تندی بر آن جاریه افکند. عرض کردم: آقای من، نیازی به او دارید و رغبتی نسبت به او؟

فرمود: ما گروه اوصیا نظرمان نظر ریه نیست - نگاهی که نباید، به کسی نداریم - نگاه من به او نگاه تعجّب بود که **إِنَّ الْمَوْلِدَ الْكَرِيمَ عَلَى اللَّهِ يَكُونُ مِنْهَا**، آن مولودی که کریم بر خداست از او به وجود می‌آید.

گفتم: او را به محضرتان بفرستم؟

فرمود: از پدر بزرگواریم در این مهم رخصت جوی.

به محضر برادرم حضرت هادی علیه السلام شرفیاب شدم. چون چشم برادرم به من افتاد تبسمی نمود. فرمود: حکیمه، آمده‌ای اجازه

فرستادن آن کنیز را بگیری؟ او را نزد پسر ابومحمد بفرست؛ زیرا که خدای عزوجل دوست دارد تو را در این امر شریک و سهیم گرداند۔ من هم شادان مراجعت نمودم۔ در مقام زیور و زینت او برآمدم و آن جاریه را به محضر برادرزادهام فرستادم... تا آن که روزی بعد از رحلت برادرم، امام دهم علیه السلام خدمت برادرزادهام رسیده بودم، فرمود: **يا عَمَّتاهُ فَإِنَّ المولودَ الكَرِيمَ** **على اللهِ ورسوله سَيُولدُ لَيْلَتنا هذه،** عمه جان به درستی که آن مولود کریم بر خدا و رسول به زودی امشب به دنیا می آید.

گفتم: همین امشب؟

فرمود: آری، تا آن که پس از نماز وتر صدای نرجس خاتون بلند شد: **يا جاريةُ، الطُّستُ، کنیز، تشتی بیاور. کنیز تشتی آورد، من نزد او گذاردم. فَوَقَعَتْ صَبِيًّا كَأَنَّهُ فُلْقَةٌ قَمَرِ عَلِي ذِرَاعِهِ الأيمنِ مَكْتُوبٌ: جاءَ الحقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ إِنَّ الباطِلَ كانَ زَهُوقاً،** که ناگاه پسری که گویا پاره ماهی بود به دنیا آمد. بر بازوی راستش آیه **جاءَ الحقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ** رقم خورده بود... فاصله ای شد او را ندیدم. به برادرزادهام گفتم: **يا سيدي، أينَ الكَرِيمُ على اللهِ؟ آقای من، کریم علی الله چه شد؟**

فرمود: او را کسی که سزاوارتر به او بود گرفت. پس از چهل روز که خدمت حضرت رسیدم زیباپسری شیرین گفتار و خوش رفتار دیدار نمودم. به برادرزادهام گفتم: **يا سيدي، من هذا الصبيّ؟** آقای من، این کودک کیست؟ فرمود: **هذا المولودُ الكَرِيمُ على الله،** این مولود همان کریم علی الله است... به خانها

برگشتم و باز بعد از مدتی که به منزل برادرزاده‌ام رفتم
نوردیده‌اش را ندیدم. عرض کردم: یا سیدی، یا ابامحمد،
لَسْتُ أَرَى الْمَوْلُودَ الْكَرِيمَ عَلِيَّ اللَّهِ، آقای من، ابومحمد، آن
مولود کریم بر خدا را نمی‌بینم.

فرمود: او را به ودیعه دادیم و به امانت سپردیم نزد کسی که مادر
موسی فرزندش را به او سپرده بود.^۱

آنچه از مرحوم طبری امامی آوردیم شباهتی با نقل‌های گذشته
دارد، ولی به خاطر نکته‌ای آن را نقل نمودیم، و آن تعبیری است که
پنج نوبت در ایام ولادت مولود نیمه شعبان از ناحیه پدر بزرگوار و
عمه والاتبارش نسبت به آن وجود مقدس به کار رفته و از القاب
خاص و صفات ممتاز حضرتش می‌باشد. آن جمله شریف
الکریم علی الله است که این فصل را به همین عنوان و برای توضیح
همین کلام گشودیم.

در این حدیث پنج مرتبه حجّت خدا، امام یازدهم و عمه
محترمه‌اش، جناب حکیمه خاتون از مولود نیمه شعبان، حضرت
اباصالح المهدی علیه السلام به عنوان الکریم علی الله یاد نموده‌اند.

خوب است در این جا توقّفی کنیم و لحظاتی در کنار این مولود
کریم علی الله قرار گیریم و ببینیم الکریم علی الله یعنی چه؟ که امام
معصوم و حجّت بالغه پروردگار، حضرت عسکری علیه السلام از
نوردیده‌اش مهدی آل محمد علیهم السلام به این عنوان یاد می‌کند و این تاج
کرامت را بر فرق فرقدان سای او می‌گذارد. همچنین عمه مکرّمه‌اش

هم به تعلیم برادرزاده این مولود را به این لقب می خوانند و به این عنوان می شناسد.

کریم کیست و یعنی چه و کریم علی الله چه معنا دارد و چه شخصیتی است؟

راغب اصفهانی، عالم به تفسیر و آگاه از لغت در سده پنجم هجری گوید:

کرم هرگاه به خدای تعالی نسبت داده شود مقصود احسان و انعام آشکار اوست، و چون انسان موصوف به آن گردد مراد اخلاق و افعال پسندیده‌ای است که از او ظاهر می‌گردد. کرم اختصاص به محاسن کبیره و خوبیهای بزرگ دارد و هر چیزی که در نوع خودش از شرافتی برخوردار باشد او را به کرم توصیف نموده و در حق او کریم می‌گویند.^۱

فیومی لغت‌شناس بزرگ در قرن هشتم هجری گوید:

کرم الشئی کرماً: نفس و عزّ فهو کریم، هر چیز نفیس و عزیز را کریم گویند و کرائم اموال، نفائس و خوب‌های آن است.^۲

مرحوم طریحی مفسّر، ادیب و محدّث فقیه در سده یازدهم چنین آورده:

کریم صفت است برای هر چیزی که مورد رضایت و خشنودی و حمد و ستایش قرار گیرد. و شخص کریم انسانی است که جامع

۱- المفردات فی غریب القرآن ۴۲۸-۴۲۹.

۲- مصباح المنیر ۵۳۱.

انواع خیر و شرف و فضیلت بوده باشد. عرب کلمه کرم را جز در محاسن و نیکویی‌های فراوان که ظهور و بروز پیدا کند به کار نمی‌برد.^۱

مجموعاً در کتب لغت برای کریم این معانی آمده است:
از اسمای حسناى پروردگار، صاحب گذشت و بخشش، شخص باجود و سخاوت، بهترین چیز، رزق کریم یعنی روزی فراوان، قول کریم یعنی گفتاری که لفظی زیبا و معنایی پسندیده دارد، وجه کریم چهره‌ای که در زیبایی مورد پسند و رضایت است، شریف و کریم هر قومی، هر عضو شریف در پیکر مانند دست و چشم.^۲

تمام معانی کلمه کریم به نحو اتم و اکمل بر مولود نیمه شعبان قابل انطباق است؛

مولودی است کریم، صفح و گذشتی خداگونه در قالب امکان دارد.

سخاوت و جود را در مرتبه نهایی آن حائز است.

چهره‌ای زیبا و دلربا دارد.

شریف و کریم خاندان رسالت است - خاندانی که همه آنها دارنده چنین کمالی هستند.

و در پیکره دودمانی بافضیلت و شرافت، عضوی بس شریف و کریم است؛

۱ - مجمع البحرین، کرم.

۲ - المنجد، کرم.

این ماه نوزاد بس ارجمند است
در آسمان‌ها نامش بلند است
اسم عزیزش بس دل‌پسند است
هم نام احمد بی‌چون و چند است
خالش چو دانه است زلفش کمند است
دلها به پیشش در قید و بند است
روزی که آن لب در نوش خند است
عالم سراسر دنیای قند است

بر خوان گیتی است لعلش نمک‌دان
می‌لاد مهدی باشد مبارک
یاران بخوانید فتح و تبارک^۱

مجدالدین ابن الاثیر، اثرشناس و لغت‌دان معروف قرن ششم،
به مناسبت لغت کریم حدیثی با شرح و توضیح آورده است. گوید:
در حدیث چنین آمده: **إِنَّ الْكَرِيمَ ابْنَ الْكَرِيمِ يَوْسُفُ بْنُ**
يَعْقُوبَ، به درستی که کریم پسر کریم، یوسف فرزند یعقوب
است؛ زیرا برای او شرافت نبوت و پیامبری، علم و دانایی، جمال
و زیبایی، عفت دینی و آقایی دنیوی جمع شده، و او پیامبری بود
پسر پیامبر، پسر پیامبر، که چهارمرتبه، نبوت و پیامبری در
خاندانش تحقق یافته بود.^۲

اگر در حدیث لقب کریم ابن الکریم به جناب یوسف صدیق در

۱- منظومه شمس ۳۲۴.

۲- النهایه فی غریب الحدیث والاثار ۴/ ۱۶۶- ۱۶۷ کرم.

سایه کمالاتی که اشاره کردیم نسبت داده شده، به طریق اولی این لقب شایسته آن آقای است که همه آن کمالات که یوسف پیامبر داشت به نحو اتم و اکمل دارد، و دارد آنچه یوسف صدیق و سایر انبیا و پیامبران ندارند.

اگر یوسف پیامبر کریم است چون چهار مرتبه حائز مرتبه نبوت بوده، مولود نیمه شعبان علاوه بر این که رشته اتصال و پیوند او از دو سو محفوظ به نبوت و رسالت و وصایت و ولایت بوده - یعنی در سلسله آبا و اجداد او هم فرزاندانی از دودمان اسماعیل قرار گرفته اند و هم پیامبرانی از نسل اسحاق و بنی اسرائیل - نزدیکترین پیوند و ارتباط را با نبوت و رسالت و وصایت و ولایت ختمیه دارد، جدش رسول خدا ﷺ خاتم الانبیا است، نیای و الیته امیر مؤمنان خاتم اوصیای انبیاست و خود آن وجود مقدس هم خاتم الاوصیاست.

یوسف کریم ابن الکریم باید بیاید در پیشگاه این یوسف خاندان رسالت سر تسلیم فرود آورد و کرنش و تواضع به جای آورد. اگر جمال و کمالی به او عنایت شده و در سایه آن شایسته لقب کریم گردیده، به واسطه پیوند و ارتباط و مهر و وداد این کریم بوده است. آری، چه کریمی؟ کریمی که در زیارت جمعه اش می خوانیم:

و أنتَ یا مَولایَ کریمٍ مِن أولادِ الکِرامِ و مأمورٌ بالضيافةِ و الإجارَةِ،^۱ تو ای آقای من، کریمی از فرزندان کریمانی، و مأمور به مهمان نوازی و ضیافت پردازی و پناه دادن.

آنچه تا به حال آوردیم توضیحی بود در کلمه کریم، ولی لقبی که مقارن میلاد آن وجود مقدس پنج نوبت از ناحیه باب و الاتبار و عمه صاحب و قارش اطلاق شده لقب کریم تنها نیست، بلکه اضافه و پساوندی دارد و آن کلمه **علی الله** است.

مولود نیمه شعبان کریم علی الله است، که هزار نکته باریک تر از مو این جاست. کریم بودن آن آقای کریم به جای خود محفوظ و امری است مسلم و بدیهی و جای هیچ حرفی در آن نیست، ولی سخن در این است که حضرتش کریم علی الله است کریم بر خدا. کریم علی الله یعنی چه؟ کریم بر خدا دیگر چه لقبی است؟
زمخشری کرم را با حرف علی آورده است گوید:

كِرْمَ عَلَيْنَا فَلَانٌ كِرَامَةٌ^۱

در حدیثی که از دلایل آوردیم و این قسمت از نوشتار بیان و توضیح آن است، کریم با حرف **عَلَى**، آن هم با انتساب به حق تعالی، بر مولود نیمه شعبان اطلاق شده است؛ این مولود کریم علی الله است، همین الآن الآن که به دنیا آمده، بلکه حتی قبل از این که به دنیا بیاید به عنوان اشاره به او و نشانه او می گوئیم: کریم علی الله، کسی که بر خدا کریم است.

همه آن معانی که برای کریم گفتیم در کریم علی الله محفوظ است نهایت با این تفاوت: علی الله، تفاوت تا بی نهایت!

خوب است دقت بیشتری در این قسمت داشته باشیم، باشد که به عنایت و کرامت کریم علی الله، راه به جایی ببریم و از معارفشان

چیزی بیاموزیم.

گاهی چیزی نزد کودکی، پیش آدم فقیری، در نظر شخص کم‌مایه‌ای، در دید انسان غیرکاملی کریم است و عزیز و نفیس شمرده می‌شود، ولی گاهی چیزی در پیشگاه شخص باعظمتی کرامت دارد و از عزت و جلالت برخوردار است. قهراً هرچه آن شخص عظمت و کرامت بیشتری داشته باشد چیزی هم که در نزد او عزت و کرامت پیدا کرده به همان مقیاس حائز اهمیت بیشتری خواهد بود. همین مراتب را درجه به درجه لحاظ کنیم تا به اولین شخصیت یک مملکت از جهت عنوانی و اعتباری یا از حیث واقعی و حقیقی برسیم.

اگر چیزی در پیشگاه نخستین شخصیت کشور کریم خوانده شد چه موقعیتی دارد؟ بالاتر بیاییم، اگر پیامبری کسی را کریم شمرد و از چیزی به نفاست و کرم یاد کرد چه اهمیتی داراست؟ اگر در محضر نقطه ختمیه رسالت محمد ﷺ چیزی توصیف به کرم شد و یا شخصی در پیشگاه باعظمت آن حضرت کریم خوانده شد چه کرامتی دارد؟

با حفظ مراتب، پاسخ این پرسش معلوم است. چیزی است که اولین شخصیت هستی او را نفیس شمرده، کسی است که برترین ممکنات او را کریم دانسته، کرامت و نفاست در این حد است: حدّ آخرین حدّ.

حالا به جاست که بگوییم اگر شیئی در نزد حق متعال نفیس به حساب آمد چه نفاستی دارد؟ و اگر انسانی کریم علی الله خوانده شد

و بر خدای عزوجل - کریم علی الاطلاق - کریم بود و موصوف به کرم گردید، در چه پایه‌ای از عظمت قرار دارد و چه مرتبه‌ای از جلالت و کرامت را حائز شده است؟ این جا دیگر کُمیتِ سخن لنگ است و قدم قلم شکسته و پای خامه ناپایدار؛ زیرا از حدّ آخرین حد گذشته و به مرز لاحدی رسیده: کریم است علی الله، هر وقت الله را شناختیم کریم علی الله را هم می فهمیم، دهانی به پهنای فلک باشد و بیانی برّان تر از شمشیر، باز هم توان توصیف این لقب را ندارد.

همان بهتر که بگذاریم و بگذریم و بفهمیم که نمی فهمیم. و باز با همه ناهمی می فهمیم که هستی با غربال علم ازلی غربال شد، و در صافی مشیت ابدی مصفا گردید، از جمع همه فرزندگان و زبندگان و کملین و کریمان، کریمی برگزیده شد و تاج کرامت **الکریم علی الله** بر تارک او نهاده شد و این لقب پرافتخار مدال سینه و زیب شانۀ او گردید.

از آغاز عالم این تاج و این مدال و این افسر و دیهیم در خزانه قدس ربوی به عنوان ذخیره باقی ماند تا در طلوع فجر نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری بر فرق فرقدان سالی مهدی آل محمد - **عجل الله تعالی فرجه الشریف** - جا گرفت، و خدای کریم، کریم بر خودش را در کسوت ملکی دیدار نمود، دیگر چه می کند با این کریمش، با این عزیزش، با این نفیssh، خود می داند، که **إن شاء الله** در نوشته بعد - حدیث بعد از میلاد - شاهد گفتار و کردار الله کریم، با کریم علی الله خواهیم بود.

مولود نیمه شعبان کریم است علی الله، و همچنین کریم است

علی رسول الله، رسول الله کیست که این نوزاد بر او کریم است؟
رسول خدا همان کسی است که در پیشگاه حضرت حق بسیار
بسیار عزیز است و محترم، به طوری که نه تنها کسی از او عزیزتر
نزد خدا نیست، بلکه در رتبهٔ عزت و شرافت او هم کسی قرار
ندارد. خدایش خیلی خاطرخواه اوست!

ناز رخس می‌کشد خدای که طه

رنجه مبادا شود خیال محمد

مولود نیمهٔ شعبان کریم است بر این آقا که اولین شخصیت عالم
هستی است. همان که:

تا شب نیست صبح هستی زاد

آفتابی چو او ندارد یاد

او سری بود و عقل گردن او

او دلی بود و انبیا تن او

جان او خواند پیش از آمد خلق

ابجد لم یزل ز تختهٔ حق

داده اشرف بر همه عالم

مر ورا کردگار لوح و قلم

فیض فضل خدای دایهٔ او

فر پر همای سایهٔ او

جان او دیده ز آسمان قدم

زادن عقل و آدم و عالم

دیده از چشم دل به نور احد
از دریچهٔ ازل سـرای ابد
روز تا روشن است و شب سیه است
زلف و رویش شفیع هر گنه است
مستفرد به خطهٔ ملکوت
مستوقد به عزت جبروت
خلق از او برگرفته عز و شرف
او چو دُر بود و انبیا چو صدف
قدر شبهای قدر از گل او
نور روز قیامت از دل او^۱

همان بهتر که عنان قلم را از جولان در این میدان که جای
تک و تاز او نیست برگیریم، که جز خستگی برای خود و دگران
بازدهی نخواهد داشت؛ چون هر چه پیش رویم راه به جایی پیدا
نمی‌کنیم. بهتر که بایستیم و توقف کنیم و بگوییم: **ما عرفناك حَقَّ**
مَعْرِفَتِكَ، عجز از معرفت را معرفت دانیم و اقرار به عدم شناخت را
شناخت شناسیم.

آخر ما کجا و معرفت موعود عترت؟!

ما کجا و شناخت آخرین بازماندهٔ دودمان رسالت؟!

ما کجا و آشنایی با مقام و رتبهٔ آن اعلیٰ مرتبت؟!

ما کجا و پی بردن به کمالات آن محور همهٔ کمالات عالم

خلقت؟!

۱ - حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه، سنایی غزنوی ۱۹۰-۱۹۲.

ماکجا و دست آزدن به دامن عز و جلال آن مظهر جلال و عزت؟!؟

ماکجا و صعود بر چکاد مناقب آن بی شمار منقبت؟!؟
 ماکجا و پروبال زدن در فضای فضائل آن عرش فضیلت؟!؟
 ماکجا و چشم گشودن به آسمان رفعت آن صدر نشین سدره صدارت؟!؟

ماکجا و قدم نهادن در حریم محترم آن روح القدس وزارت؟!؟
 ماکجا و غوطه ور گشتن در اقیانوس بی کران معارف آن دریای ژرف معرفت؟!؟

ماکجا و سباحت در یم طمطم و سیاحت در ساحل قمقام آن قائمه قداست؟!؟

ماکجا و عرفان آن کریم علی الله و رسوله مهدی خاندان طهارت و ولایت؟!؟

ما به همین جمله بسنده کنیم که در نیمه شعبان مولودی به دنیا آمد که ولی پروردگار و حجت معصوم کردگار، پدر بزرگوارش، حضرت ابو محمد، حسن بن علی علیه السلام قبل از ولادت و در حین ولادت و پس از ولادت از او به عنوان **الکریم علی الله** یاد نمود.

همین قدر می دانیم که مولودی است بسیار عزیز، بسیار نفیس، بسیار پربها و پرارزش، که قدر و قیمت و بها و ارزشش را جز خدایش کسی نمی داند، و مقام و منزلتش را جز پروردگارش کسی نمی شناسد؛ همان که او در نزد او کریم است، و پس از حق متعال شناخت او در انحصار حضرات معصومین خاندانش قرار دارد.

او کریم علی الله است و کرامت او را الله او می داند، او کریم علی رسول الله است، و از کریمی او رسول خدا آگاه است. شاید با این حدیث که می آوریم و این نوشته را خاتمه می دهیم، بتوانیم تا حدودی راهی به کرامت و بزرگواری اش پیدا کنیم. طبری از حکیمه خاتون نقل نموده است:

چون صدای ابومحمد حضرت عسکری علیه السلام بلند شد، **إِلَى ابْنِي،** پسر من را نزد من آر، خواستم در مقام اصلاح و آماده نمودن او برآیم دیدم از هر جهت ساخته و پرداخته است و نیاز به هیچ پیرایشی ندارد - چرا چنین نباشد؟ آن که خدایش او را برای اصلاح هستی آفریده، او باید از آغاز ولادت این چنین باشد - پسر را به محضر پدر بزرگوارش بردم، **فَقَبَّلَ وَجْهَهُ وَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ وَضَعَ لِسَانَهُ فِي فَمِهِ وَ زَقَّهُ كَمَا يَزُقُّ الْفَرْخُ، ثُمَّ قَالَ: إِقْرَأْ. فَبَدَأَ بِالْقُرْآنِ مِنْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى آخِرِهِ، ثُمَّ إِنَّهُ دَعَا بَعْضَ الْجَوَارِي مِمَّنْ عَلِمَ أَنَّهَا تَكْتُمُ خَبْرَهُ، فَنَظَرَتْ ثُمَّ قَالَ: سَلِّمُوا عَلَيْهِ وَ قَبِّلُوهُ وَ قُولُوا: اسْتَوْدِعْنَاكَ اللَّهُ وَ انصَرِفُوا.**^۱

پدر بزرگوارش امام یازدهم علیه السلام گل بوسه بر چهره فرزند نهاد، بر دستهای نور دیده هم بوسه نواخت، لب بر پاهای پسر نهاده آنها را هم بوسید، و سرانجام زبان در دهان میوه دل نهاده و آن گونه که جوجه دانه از دهان مادر می گیرد پسر هم از کام پدر دانه برمی چید.

لب من با لب تو نرد به بوسی می باخت

لب شکر شکنت گفت که بردی برچین

خواستم جوهر هندو ز لب برچینم

لب تو گفت: بچین، غمزه تو گفت: مچین

سپس فرمود: پسرم بخوان.

نازنین نوزاد شروع کرد به خواندن قرآن از بسم الله الرحمن الرحیم تا آخر آن آن گاه حضرت عسکری علیه السلام بعضی از کنیزان مورد اعتماد را که می دانست خبر را مخفی می دارند طلب نموده و نوردیده اش را به آنان نشان داد و فرمود: بر او سلام کنید و او را ببوسید و بگویید: تو را به خدا می سپاریم و بروید.

یار من آمد دل بدهیدش

جان بفشانید سر بنهیدش

در بگشایید گل بفشانید

نقل ببارید گل بدهیدش

تا بفروزد شمع جگرسوز

در قدم او سر ببریدش

شعله فروزید عود بسوزید

گرد بگردید بوسه زنیدش

کعبه ما اوست قبله ما اوست

دست خدا اوست سجده کنیدش

مطلب ما اوست مقصد ما اوست

عبد خدا اوست بنده شویدش^۱

چشمه هستی غنچه نوشش

سایه طوبی سایه بیدش

غیرت سنبل موی سیاهش

حسرت نسرین روی سپیدش

تا دل عاشق مست شما شد

محو خدا شد بد مکنیدش^۲

در این حدیث شریف چند جهت حائز اهمیت بیشتری است که امید است توجه به آنها رهنمون ما به کریم علی الله گردد.

جهت نخست، جایگاه بوسه‌های امام یازدهم علیه السلام است. پدر بر کجای پیکر پسر بوسه می‌نوازد، و چه مواضعی از فرزند جایگاه **قُبْلَةُ قِبْلَةٍ** گاهی **والامقامش** قرار می‌گیرد؟

حضرت **عسکری علیه السلام** صورت، دست و پای نور دیده را می‌بوسد.

بوسیدن صورت فرزند متعارف است. هر نوزادی را که به دست پدر می‌دهند چتر بوسه پدر بر چهره فرزند سایه محبت می‌افکند. شاید بوسیدن دست مولود هم بی سابقه نباشد که پدری بوسه بر دست نوزادش بگذارد و کمال عطف و پدری را بالبنهادن بر دست فرزند اظهار دارد. اما شاید تا به حال کسی ندیده و نشنیده که

۱- «عبد خدا اوست» در اصل شعر «اوست خدا اوست» بود که اصلاح نمودیم.

۲- سروده دکتر مظاهر مصفا، گنج غزل ۲۱۰.

فرزندی به دنیا آید و پدر بوسه بر پای پسر بگذارد. بر فرض پدر، پدری عادی باشد و فرزند هم فرزندی باشد ممتاز و دارای اوصاف برجسته، تا چه رسد به این که پدر حجّت باشد، امام معصوم باشد، کسی باشد که همه عالم باید بوسه بر خاک پای او بگذارند.

امام یازدهم علیه السلام در نخستین دیدار نور دیده اش و در اولین نوبتی که پسر را در آغوش می گیرد صورت، دست و پای او را می بوسد. صورت را می بوسد روشن، وجه اللّهی بوسه بر وجه اللّهی می نهد،
أین وجه الله الذی الیه یتوجّه الأولیاء.^۱

فاش ببین گه دعا روی خدا در اولیا

بهر جمال کبریا آینه صفا طلب

گفت خدا که اولیا روی من و ره منند

هرچه بخواهی از خدا از در اولیا طلب^۲

بوسیدن صورت معلوم، اما بوسیدن دست چرا؟ نسبت به بوسه بر دست هم بگوییم ید اللّهی با بوسه، دست ید اللّهی را می نوازد، آن هم چنین دستی که فعلیّت و تحقّق قدرت حقّ متعال به وسیله آن دست به مرحله ظهور و بروز می رسد، این را هم تا حدی می فهمیم. اما بوسیدن پا به چه ملاک؟ و تقدیم بوسه بر قدم های نوزاد به چه منظور؟ با چه مقیاسی این عمل را می توان سنجید؟ و با چه ضابطه ای می توان آن را توجیه نمود؟ حجّت خدا امام یازدهم حضرت عسکری علیه السلام پس از ولادت فرزندش پای او را می بوسد، و

۱- فرازی از دعای ندبه.

۲- دیوان فیض ۳۲.

بر قدم‌های پسر گل بوسه می‌نهد، می‌فهمیم چه می‌گوییم و چه می‌نویسیم؟ این عمل چه عملی است؟ و این کار چه کاری است؟
عمل حجّت، حجّت است برای کلّ، و کلّ حجّت همان است.
کار ولیّ پروردگار ولیّ کارهاست و همه ولایت همان. با توجه به این که محدوده ولایت و دائره امامت و حجّیت این خاندان ماسوی الله است وقتی عملی از آنان ظهور و بروز پیدا کند در ملکوت عالم عمل آن عناصر ملکوتی، عمل کلّ هستی است و فعل آنها فعل کلّ وجود است، و با توجه به این که جریان صاحب ولایت مطلقه الهیه در باطن عالم از جهتی مانند جریان خون است در بدن و از حیثی احاطه روح است بر پیکر، با عنایت به این جهات، وقتی امام یازدهم، حجّت بالغه الهیه و صاحب مقام ولایت کلیّه، پای فرزندش مهدی آل محمد را می‌بوسد گویا هستی بر پای او بوسه می‌زند، و گویا وجود خم شده و گل بوسه شوق و سرور متواضعانه تقدیم قدم‌های آن جان جانان می‌نماید. این بوسه به چه ملاک است و بیانگر چه حقیقتی می‌تواند باشد؟

نویسنده این سطور و خامه‌گیر این نامه نور که تا حال بیش از پنجاه سال زندگی کرده و مویش را در آسیا سفید نکرده - و اگر هم آسیا بوده، آسیای درایت و روایت بوده و طاحونه قرآن و حدیث و کتاب و سنّت و سیر در آثار و متون - هنوز به چنین موردی برنخورده است و ندیده و نشنیده که حجّتی پای حجّتی را پس از ولادت ببوسد. این امر از خصائص مولود نیمه شعبان است که قدمهایش در گاه ولادت بوسه‌گاه پدر می‌گردد.

آخر این پا با همه پاها فرق دارد!
 این قدم با تمامی قدم‌ها تفاوت دارد!
 این پاها نمود پایه‌های سریر سلطنت سلطان علی الاطلاق است!
 این قدم‌ها قوائم حکومت حقه الهیه است!
 از آغاز عالم که نور مقدسش را در ملکوت عالم به موجودات
 علوی و ساکنین عوالم نور و انبیا و اولیا نشان می‌دادند به صورت
 قائم و به پاخاسته بود، تا همه بدانند این آخرین، با همه فرق دارد.
 پیوسته قائم است و به پاخاسته، حتی در عالم اشباح و ظلال و
 روزگار قبل از این روزگار؛ چون وجودش برای قیام است و
 هستی‌اش برای برخاستن و انتقام. آن چنان قیام و پابرجایی او مسلم
 است و به پاخاستن و ایستادن او حتمی و مقرر، که هر کس هم از او
 یاد می‌کند باید به پاخیزد و برای برخاستن او دعا کند، تا هر چه
 زودتر آن روز فرارسد که قیام بر این قدم‌ها و به پاخاستن بر این پاها
 برای قیام و انتقام محقق گردد.

آن گاه که دعبل خزاعی قصیده تائیه‌اش را در محضر حضرت

رضاء رضی الله عنه خواند چون به این بیت رسید:

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا

يُفَرِّجُ عَنَّا الْهَمَّ وَالْكَرْبَاتِ

چهره حضرتش برافروخته شد و نشان شادی و سیمای سرور در
 آن ظاهر گردید سر مبارکش را به طرف زمین خم نمود و
 دست‌های پربرکتش را باز کرد و گوشه چشمش را به جانب
 آسمان دوخت و این جملات را سرود: اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ، و

سَهْلٌ مَخْرَجُهُ، وَاَنْصُرْنَا بِهِ، وَأَهْلِكَ عَدُوَّهُ، وَ چُونِ بَهْ اَيْنِ

شعر رسیده:

خُرُوجُ اِمَامٍ لَا مُحَالَةَ خَارِجُ

يَقُومُ عَلٰى اِسْمِ اللّٰهِ وَ الْبَرَكَاتِ

ابوالصلت گوید: حضرت رضا علیه السلام بر روی دو پایش به پاخاست و سر مبارکش را به جانب زمین خم کرد و حالت انحنا به خود گرفت، بعد از این که کف دست شریفش را بر جلوی سر نهاد چنین دعا کرد:

اللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ، وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَاَنْصُرْنَا بِهِ نَصْرًا عَزِيْزًا
- اِلٰى قَوْلِهِ - وَ هُوَ قَائِمُنَا يَا دِعْبِلَ.

بعضی از افاضل چنین استظهار نموده‌اند که مستند شیعه در این که هرگاه نام امام عصر علیه السلام به میان می‌آید به پاخاسته و دست بر سر می‌گذارند، این حدیث شریف است.^۱

چنین عملی از جدّ امجدش حضرت صادق علیه السلام نیز نقل شده است؛

سید عبدالله سبط جزایری روایت کرده که در مجلس حضرت صادق علیه السلام اسم مبارک حجت بن الحسن علیه السلام ذکر شد، حضرت برای تعظیم برخاست.^۲

-: آری، مِنْ خِدا در روزگار قبل از این روزگار، از آن روز نخست که طرح هستی ریختم و نقشه وجود آراستم و هر موجودی

۱- الذریعة الی تصانیف الشیعة ۲۳: ۲۴۷.

۲- کبریت الاحمر فی شرائط المنبر ۳۵۴.

را براساس مصالح خفیه به اراده بالغه و مشیت قاهره‌ام به هیئتی پیراستم، این نوزاد را، این مولود را، این نوگل نرگس را، این پسر امام عسکری علیه السلام را، این نواده پیامبرم را، این فرزند علی و فاطمه‌ام را به پاخاسته و بر قدم‌ها قائم و استوار ایستاده ساختم و پرداختم. تا از همان روز اول همه بدانند که این عبد مطلق من و بنده محبوب من مظهر قیام است و اقدام، آیت قهر است و انتقام. در حالی که از جهتی نمود رحمت واسعه من است.^۱

-: اینک ای ولی من، حجّت من، ای ابو محمد، حسن بن علی تو بر این قدم‌ها بوسه بزنی اصالة و نیابة؛ اصالة چون پدر هستی و این پسر را می‌شناسی و می‌دانی چه شخصیتی است و ما به تو چه گوهر گران قدری ارزانی داشتیم، ببوس این قدم‌ها را که روزی فرامی‌رسد همین نوزاد امروز تو بر این قدم‌ها به پاخیزد و به امر من قیام نماید. دست هستی که به پای فرزندت نمی‌رسد، به نیابت از هستی و کل وجود هم این قدم‌ها را ببوس که همه آرزو دارند گل بوسه‌ها تقدیم این قدم‌ها نمایند.

هستی در انتظار است روزی فرارسد که مولود نیمه شعبان، همین نوزادی که امروز پاهایش بر روی دست پدر بوسه گاه اوست، میان رکن و مقام به پاخیزد و بر همین قدم‌ها قیام نماید و آهنگ موزون و نوای دلربای: **أَلَا يَا أَهْلَ الْعَالَمِ، أَنَا الْإِمَامُ الْقَائِمُ، أَلَا يَا أَهْلَ الْعَالَمِ، أَنَا الصَّمْصَامُ الْمُنتَقِمُ**،^۲ در دهد، و هستی را با این جملات

۱- به شرحی که در کتاب شریف «سلام بر پرچم افراشته» ۱۵۱ به بعد آورده‌ایم رجوع

شود.

۲- الزام الناصب ۲/۲۸۲.

جان بخش جان ببخشد و به وجد و سرور آورد.

امسال هم نیمه شعبان آمد و جشن میلادش همراه با اندوه
استمرار غیبتش برگزار شد، و نامه های تهنیت و لادتش با سوگنامه
فراقش قرین بود. ماه شعبان تمام شد و روزگار هجرانش تمام نشد.
بساط محفل میلادش برچیده شد ولی دوران غیبتش چیده نگردید،
ماه مبارک آمد و آن مبارک یار نیامد؛

گل آمد و یار ما نیامد

بویی ز بهار ما نیامد

افسرد چراغ محفل دل

شمع شب تار ما نیامد

از روز نخست شاهد بخت

یک دم به کنار ما نیامد

مانده است چو حلقه دیده بر در

مکتوب نگار ما نیامد

در راه نشسته ایم عمری

گردی ز سوار ما نیامد

خندید گل و به گوش از باغ

آوای هزار ما نیامد

از شادی و خرمی پیامی

در شهر و دیار ما نیامد^۱

آری، اینک مقدر چنین است که پیوسته «نیامد» بگوییم و «نیامد»

بشنویم تا کی «خوش آمد» گو و «بیامد» شنوا گردیم.
 در این عصر غیبت و روزگار فراق، تمام سعی و کوششمان را در
 راه انجام همه وظایف فردی و اجتماعی به کار گیریم، و در راه
 تحصیل رضای خاطر خطیر و قلب شریف آن کریم علی الله، پیوسته
 جدیت و تلاش داشته باشیم و به هر نحوی که میسر و ممکن است
 در مقام آشنایی بیشتر با آن وجود مقدس برآییم و دگران را هم با
 حضرتش آشنا سازیم و به دیار یار رهنمون گردیم.
 من از نوشتن دریغ ننمایم و شما از خواندن مضایقه نداشته
 باشید. در مقام عمل و کردار و گفتار و رفتار آن چنان باشیم که همه
 بفهمند ما صاحبی داریم، همه بدانند ما آقای داریم، همه باخبر
 شوند ما بی کس نیستیم، کسی داریم آن هم چه کسی!! کسی که همه
 کس است؛

دل تنگ مباش اگر کست نیست

من کس نیستم؟ آخر این بست نیست؟

ای یار قدیم عهد چونی

وی مهدی هفت مهد چونی

ای خازن گنج آشنایی

عشق از تو گرفته روشنایی

آیا تو کجا و ما کجاییم

تو زان که و ما تو را ایم^۱

آری، ما کسی داریم و بی کس نیستیم و این همان حقیقتی است

که خود آن وجود مقدّس به شیخ حیدر علی مدرّس اصفهانی فرمود که به پدرش بگوید. او گوید:

در سنه‌ای که در اصفهان بسیار سرد شد و قریب به پنجاه روز آفتاب دیده نشد و علی‌الدوام برف می‌آمد و برودت هوا چنان مؤثر بود که نهرهای جاری یخ بسته بود و آن روز بنده در مدرسه باقریه حجره داشتم و حجره حقییر روی نهر واقع بود و مقابل حجره مثل کوه برف و یخ جمع شده بود و از کثرت برف و شدت برودت راه تردد از دهات به شهر قطع شده و طلاب دهاتی فوق‌العاده در مضیقه و سختی بودند. تا روزی پدر بنده با کمال عسرت به شهر آمدند که بنده را در سده ببرند نزد خودشان، که وسایل آسایش بهتر فراهم باشد. اتفاقاً برودت و بارش بیشتر شد و مانع از رفتن گردید و خاکه‌ذغال هم جهت اشخاص بی‌تهیّه معسور بلکه غیرمقدور بود.

از قضا نیمه‌شبی نفت چراغ تمام و کرسی هم سرد و مدرسه هم از طلاب خالی، حتی خادم هم اوّل شب درب مدرسه را بسته و به خانه‌اش رفته بود، فقط یک نفر طلبه در سمت دیگر مدرسه در حجره‌اش خوابیده بود. پدر بنده در آن موقع بنای تغیر و تشدّد را گذارد که تا چه اندازه ما و خود را به زحمت و مشقت انداخته‌ای، فعلاً که اساس درس و مباحثه غیرمرتّب است چرا در مدرسه ماندی و به منزل نیامدی تا ما و خود را به این سختی دچار نکنید؟!!

بنده را غیر از سکوت و در دل با خدا رازگفتن هیچ چاره‌ای نبود.

ولی از شدت سرما خواب چشم ما رفته و تقریباً شب هم از نیمه گذشته بود که ناگاه صدای درب مدرسه بلند شد. کسی محکم در را می‌کوبد. ما اعتنایی نکردیم. باز به شدت در زد. ما خودداری از جواب نمودیم به خیال آن که اگر از زیر لحاف و پوستین بیرون آییم دیگر گرم نمی‌شویم که مرتبه دیگر چنان در را کوبیدند که تمام مدرسه به جنبش آمد. این بار خود را مجبور در اجابت دیده، بنده برخاستم. چون در حجره را باز کردم دیدم به قدری برف آمده که از لب ازاره ایوان قریب یک وجب بالاتر است. پا را در برف می‌گذاشتم تا زانو یا بالاتر فرو می‌رفت. به هر زحمتی بود خود را به دهلیز مدرسه رسانیده، گفتم: کیستی؟ این وقت شب کسی در مدرسه نیست. که بنده را به اسم و هویت صدا زدند و فرمودند: شما را می‌خواهم که بدن من به لرزه آمد، پیش خود گفتم: این وقت شب و مهمان آشنا و شناختن او مرا از عقب در، کاملاً اسباب خجلت فراهم شد. در فکر عذری بودم که بتراشم شاید رفع مزاحمت و خجالت بشود. گفتم: خادم در را بسته و به خانه رفته و من نمی‌توانم بگشایم.

گفتند: بیا از سوراخ بالای در این چاقو را بگیر و از فلان محل باز کن. فوق‌العاده تعجب کردم؛ چون این رمز را غیر از دو سه نفر اهل مدرسه کسی نمی‌دانست. خلاصه چاقو را گرفته و در را گشودم و درب مدرسه روشن بود اگرچه اول شب چراغ برق جلو مدرسه روشن بود ولی آن وقت خاموش بود لکن حقیر متذکر نبودم. غرض شخصی را دیدم. سلامی کردم و ایشان رد سلام

به احسن فرمودند. دستشان را پیش آورده دیدم از بند انگشت تا آخر دست پول‌های رواج تازه سکه همه دوقرآنی چیده. بر دست بنده گذاردند و چاقویشان را گرفتند و فرمودند: فردا صبح خاکه برای شما می‌آورند و اعتقاد شما باید بیش از اینها باشد و به پدرتان بگویید: این قدر غرغر مکن، ما بی‌صاحب نیستیم. دیگر این جا بنده مسرور شده، تعارف را گرم گرفتم که: بفرمایید و ابوی هم تقصیر ندارند چون وسایل همه مختل بود حتی نفت چراغ. فرمودند: آن شمع گچی که در رفه صندوق خانه است روشن کنید. دومرتبه عرض کردم: آقا این چه پولی است؟ فرمودند: مال شما است خرج کنید و تعجیل در رفتن داشتند و تا بنده با ایشان حرف می‌زدم دلم سرما را درک نمی‌کرد. خواستم در را ببندم متذکر امری شدم در را گشودم که از نام شریفش پرسم دیدم آن روشنایی که جزئیات هم دیده می‌شد مبذل به تاریکی شده. متنبه شدم تفحص از آثار قدم‌های شریفش کردم که یک نفر این همه وقت پشت در روی برف‌ها ایستاده باشد باید آثار قدمش در برف ظاهر باشد کانه برف‌ها مهر و آثار قدم و آمد و شدی نبود. چون رفتن بنده طولی کشید ابوی متوحش از در حجره مرا صدا می‌زدند: هر که می‌خواهد باشد. خلاصه بنده مایوس شدم از دیدنش. بار دیگر در را بسته و به حجره آمدم دیدم تشدد ابوی از پیشتر بیشتر که: با کی حرف می‌زدی در این هوای سرد که زبان با لب و دهان یخ می‌کند؟ اتفاقاً همین طور هم بود. در رفه‌ای که فرمودند دست بردم شمع گچی دیدم که دو سال قبل آن جا

نهاده بودم و به کلی از نظرم رفته بود. آوردم روشن کردم و پول‌ها را روی کرسی ریختم و قصه را به ابوی گفتم: آن وقت حالی به من دست داد که شرحش گفتنی نیست و گمان می‌کردی از آن حال و حرارت شمع برودت هوا را حس نمی‌کردیم به همین حال‌ها بودیم که صبح شد. ابوی جهت تحقیق پشت در مدرسه رفتند جای پای من بود و اثری از جای پای آن حضرت نبود. هنوز مشغول تعقیب نماز صبح بودیم که یکی از دوستان مقداری ذغال و خاکه جهت طلاب مدرسه فرستاده بود که تا پایان آن سردی و زمستان کافی بود.^۱

آری، اگر فهمیدیم که بی‌صاحب نیستیم، بی‌کس نیستیم، صاحبی داریم آن هم چنین صاحبی! صاحبی که صاحب همه چیز است، صاحب الدار است، صاحب البیت است، صاحب الامر است، صاحب العصر است، صاحب الزمان است، صاحب الرجعة است، صاحب الدولة الزهراء است، و صاحب الكثرة البيضاء، آرامش پیدا می‌کنیم، امیدوار می‌شویم، پیوسته فکر و ذکر ما صاحبمان می‌شود، و بر زبان حال و لسان قال ما جز نام صاحب نمی‌نشیند، ولی افسوس که گویا این حقیقت را وجدان نکرده‌ایم و از صاحب خود فراموش کرده‌ایم و خود را بی‌کس و بی‌صاحب پنداشته‌ایم و چونان بی‌کسان و بی‌صاحبان زندگی می‌کنیم.

همیشه این پیام روح افزا و نویدبخش در گوش دل‌مان باشد که ما بی‌صاحب نیستیم. آخر این نوید و بشارت که اختصاص به شیخ

حیدر علی مدرّس اصفهانی ندارد، قصور و تقصیر از ناحیه ماست.
کی به سراغ او رفتیم که با آغوش باز پذیرای ما نگشت؟
چه کسی نرد محبّت با او باخت که برنده نگشت؟
و چه زمان از سوز هجرانش ساز غم نواخت که پاسخ نشنید؟
کسی می تواند ادّعا کند که به راستی من صاحبم را خواندم و به او
ملتجی شدم ولی جواب نشنیدم و گره از کارم باز نشد؟
ظاهراً جواب این سوال‌ها منفی است، و هرچه هست به خود ما
برمی‌گردد؛

هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود

خودفروشان را به کوی می‌فروشان راه نیست

حافظ ار بر صدر بنشیند ز عالی مشربی است

عاشق دردی‌کش اندر بند مال و جاه نیست^۱

باید از خود آن صاحب خواست که فهم صاحب‌داری را به ما
ارزانی دارد، و توجه به صاحب، روزی ما گردد، که دیگر اگر چنین
شد همه چیز از یادمان می‌رود و جز او در خانه دل جانمی‌گیرد، دل
می‌شود از آن دلدار، و دار متعلّق به صاحب الدار و بیت مملوک
صاحب‌البیت، و امر و فرمان در اختیار صاحب امر و فرمان؛

ای وصال تو امید دل غم‌پرور ما

بی‌تو از باده شادی است تهی‌ساغر ما

گرچه شد غرقه خون باز هم از پرتو توست
 تپشی دارد اگر این دل غم پرور ما
 از مه و مهر به یاد تو نظر پوشیدیم
 روز و شب جلوه کند روی تو در منظر ما
 دیده از شوق تو عمری است به ره دوخته ایم
 تا نهد خاک رخت پای به چشم تر ما
 قطره اشک ز خوناب جگر مایه گرفت
 تا نثار رخت ای دوست کند گوهر ما
 گرچه پا تا سر ما از شرر هجر تو سوخت
 آتش عشق تو پیدا است ز خاکستر ما
 آخر ای سرو گلستان ولایت، مهدی
 چند چون نکبت گل می‌گذری از بر ما
 گر بیایی دل شیدایی قدسی با تو
 گوید ای دوست چه آمد ز غمت بر سر ما^۱

امید است به عنایت و لطف خاص آن وجود مقدس به زودی
 موفق به فراهم آوردن نوشتار بعدی شده، آنچه مربوط به وقایع بعد
 از میلاد حضرتش می‌باشد، بیاوریم و بنگریم پس از ولادت چه
 تشریفات در ملک و ملکوت برای آن صاحب ملک و ملکوت به
 اذن الله فراهم آمده و در خاک و افلاک و فرش و عرش به یمن
 مقدمش چه شور و شوقی پدیدار گردیده است.

در این جا با مولود نیمه شعبان، سید و مولا و صاحب و آقامان،

آن کریم علی الله، در حالی که صورت و دست و قدمهایش غرق
بوسه‌های پدر است خدا حافظی می‌کنیم، و همانچه پدر بزرگوارش
به کنیزان فرمود بگویید، همه ما غلامان و کنیزانش عرض می‌کنیم:
إِسْتَوْدِعْنَاكَ اللهُ، تو را به خدا می‌سپاریم؛

ای غائب از نظر به خدا می‌سپارمت

جانم بسوختی و به جان دوست دارمت

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک

باور مکن که دست ز دامن بدارمت

محراب ابروان بنما تا سحرگهی

دست دعا برآرم و در گردن آرمت

صد جوی آب بسته‌ام از دیده در کنار

بر بوی تخم مهر که در دل بکارمت

بارم ده از کرم سوی خود تا به سوز دل

در پای دم به دم گهر از دیده بارمت

گر دیده دل‌م کند آهنگ دیگری

آتش زخم در آن دل و بر دیده آرمت^۱

خوب است با عرض این سلام قلم از رقم برداریم:

السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى الْإِنْسِ وَالْجَانِ،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ وَعَدَهُ اللَّهُ بِالنَّصْرِ وَالْإِمْكَانِ،

السَّلَامُ عَلَى مُظْهِرِ الْعَدْلِ وَالْإِيمَانِ،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ بِهِ يُعْبَدُ الرَّحْمَنُ فِي كُلِّ مَكَانِ،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ بِهِ يُظْهِرُ اللَّهُ دِينَهُ عَلَى الْأَدْيَانِ،
السَّلَامُ عَلَى مَوْلَانَا وَ سَيِّدِنَا الْإِمَامِ الْقَائِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ صَاحِبِ الزَّمَانِ وَ
رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ.^۱

دیدن روی تو و دادن جان مطلب ماست

پرده بردار ز رخسار که جان بر لب ماست

بت روی تو پرستیم و ملامت شنویم

بت پرستی اگر این است که این مذهب ماست

نیست جز وصف رخ و زلف تو ما را سخنی

در همه سال و مه این قصه روز و شب ماست

در تو یک یارب ما را اثری نیست ولی

قدسیان را به فلک غلغله از یارب ماست^۲

نیمه شب آخر ماه شعبان ۱۴۲۰

۱۳۷۸/۹/۱۸

مشهد مقدّس - سیدمجتبی بحرینی

۱- بحار الأنوار ۱۰۲/۲۰۲.

۲- دیوان فرصت ۱۴۵.

کتابنامه

پس از قرآن کریم در این نوشتار از این کتاب‌ها بهره گرفته‌ایم:

- ۱- اثبات الوصیة
- ۲- اساس البلاغة
- ۳- اقبال الاعمال
- ۴- الزام الناصب
- ۵- امالی صدوق
- ۶- الأنوار البهیة
- ۷- انیس المؤمنین
- ۸- بحار الانوار
- ۹- البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان
- ۱۰- البیان فی اخبار صاحب الزمان
- ۱۱- تذکرة العلماء
- ۱۲- تنقیح المقال
- ۱۳- جزوة دست‌نویس مولف: ما سمعتُ

- ۱۴- جمال الاسبوع
- ۱۵- حديقه الحقيقه و شريعه الطريقه
- ۱۶- دلائل الامامه
- ۱۷- ديوان حافظ
- ۱۸- ديوان شمس اصطهباناتي
- ۱۹- ديوان خطي شهودي
- ۲۰- ديوان عراقي
- ۲۱- ديوان فرصت شيرازي
- ۲۲- ديوان فيض كاشاني
- ۲۳- ديوان كمپاني
- ۲۴- الذريعه الي تصانيف الشيعة
- ۲۵- رياحين الشريعه
- ۲۶- سلام بر پرچم برافراشته
- ۲۷- طبقات اعلام الشيعة
- ۲۸- العبقرى الحسان
- ۲۹- فلاح السائل
- ۳۰- كافي - اصول
- ۳۱- كبريت الاحمر فى شرائط المنبر
- ۳۲- كليّات خمسه نظامي
- ۳۳- كليّات سعدى
- ۳۴- كمال الدين
- ۳۵- گفتار شيعه در اصول و فروع

- ۳۶- گل نرگس
۳۷- گنج غزل
۳۸- مجمع البحرین
۳۹- مدینه المعاجز
۴۰- مرقات الايقان
۴۱- مشارق انوار الیقین
۴۲- مصباح الزائر
۴۳- مصباح المتهدّد و سلاح المتعبّد
۴۴- المصباح المنیر
۴۵- مطلع الانوار
۴۶- مفاتیح الجنان
۴۷- المفردات فی غریب القرآن
۴۸- منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر
۴۹- المنجد فی اللغة والادب والعلوم
۵۰- مهج الدعوات
۵۱- نجم ثاقب
۵۲- نغمه های قدسی
۵۳- النهایة فی غریب الاثر و الحدیث
۵۴- منتهی الآمال

دیگر آثار مؤلف در همین زمینه

- ۱- سوگند به نور شب تاب - شرح دعای شب نیمه شعبان.
- ۲- سلام بر پرچم افراشته - شرح سلام‌های زیارت آل یس.
- ۳- حدیث قبل از میلاد

و به زودی این شاء الله:

حدیث بعد از میلاد

و در دیگر زمینه‌ها

- ۱- با پسر در سكرات مرگ
- ۲- ده پگاه با پیکر
- ۳- لباس نادوخته و نماز بی حمد و سوره

و به زودی این شاء الله:

ملک نقاله